اگر نه شعر آدم را او معلم کامل شد گل گردد گل مراد دیگر شد اما بعد راجی الی الله المستعان سید
انشاء الله خان المتخلص بانشاء ابن حکیم میر ماشاء الله الحسینی النجفی عفی الله تعالی عنه باد و دوستان
التماس میدارد قصیده بی نقط مسمی بطور الکلام در منقبت امام علیه السلام که تصنیف این بیچاره است
هر چند بر ایشان بی نقطه و بیچ آرد و معنی دارد لیکن لطایف و محاسن آن شرح و بسط میخواهد شعرا
و فضلای اقران و امثال که اوقات [illegible] ضایع نموده کلام این هیچکس و چونه پروردار
[illegible] بی تشخص را شرح سازد چاره ناچار چنان بخاطر رسید که بمقتضای وقت خود در حین [illegible]
نوشته تا سامعین و ناظرین را آشفته و تشویش بهر امر [illegible] نکرده و بمناسبت اینکه شرح طور الکلام است
[illegible] الکلام موسوم کردم تا شرح و متن مسجع باشد لهذا حمد و نعت و منقبت و تعریف کلام در
صدر شرح بهمان صنعت بی نقط در سلک تحریر تا بعد کشیده شد مساعی دیگر بکار نبردم ما تصنیف شعرا
بی تکلف پیش گرفتم تا برناء هر [illegible] متلذذ شوند و تحمل کلفت بقصد [illegible] میکاشتم در این مزرعه تخمی
[illegible] پس شرح هم شرح دیگر میخواست در عاقبت میشد حواشی و شرح حجمی پیدا میکرد چون
شرح وقایه و هدایه قس علی هذه الی غیر النهایه از اینجا فصاحت را بر طاق بالا گذاشتم و حضرت [illegible]
[illegible] صاحب تشریف [illegible] اختلاط [illegible] بر روشنائی یعنی [illegible] تنگ [illegible] بال و کوپال [illegible] سلّمه الله
مرخص دادند خارج از مبحث معمول [illegible] ایرانست بخدمت مولانا [illegible] التماس نمودم [illegible]
[illegible] تعقل [illegible] این قطعه گذرانیدم [illegible] این جرو [illegible] تشخیص

الحمد لله الودود والسلام على رسوله المحمود وعلى [illegible]

[illegible] الصفات [illegible] الاوامر والاحكام وعلى اولاده واهل

[illegible] احکام [illegible] الارواح والنفوس [illegible]

والنشور اللهم صل على محمد وآله وسلم حاکم [illegible]

کلام [illegible] و کمال [illegible] ماده و احد [illegible] کلام [illegible]

[illegible] درس [illegible] سواحل علوم کرد اسرار [illegible] ملک [illegible] کلام [illegible]

[illegible] در کلام آدم [illegible] کلام اسرار [illegible]

[illegible] آیه ان الحکم لله [illegible] آدم معلوم کرد همه اسما [illegible]

[illegible] وعلم آدم الاسماء کلها [illegible] کلام [illegible]

[illegible] آدم [illegible] کلام [illegible] ارواح گروه گروه ملک [illegible]

کما ینبغی بکنه حقیقت این رسیده فرمودند اگر قصیده درست شود چیزی خواهد بود که در هیچ عهد کاهی از شعرا
ابیات
سبقت نشده باشد علی هذا القیاس میر علی بخش صاحب که از زمرهٔ فضلای متبحر اند مبالغه‌ها در مدایح این مطلع
از حد گذرانیدند ازین سبب حسیدگی مزاج بهم رسید و تیز بر دو بزرگ مسطور فرمودند این صنعت عربی
پنهان مشکل نیست زیرا که روا بلا ابتدا خبر و ضمن کلام بدون انضمام حروف خود بخود مفهوم میشود مثلا گفتم
اِمرؤٌ کامِلٌ عالِمٌ اعمالُهُ صالحٌ یعنی مرد کامل است عالم است اعمالش نیک است همین
گفته‌ام هر صنعتی از صنعات هر کلمه از کلمات که خالی از نقطه باشد حسیده میشود و اینها مدعا اگر در فارسی
آورده شود مشکل خواهد بود در عربی یک جزئی نقط نوشتن آسان است و در فارسی یک صفحه مشکل و در بند
یک سطر نوشتن یا یک بیت ... مربوط گفتن دماغ را مختل و دندان را کند می کند چرا که روابط هندی
همین آئی گئی ہوا ہوئی بیٹھا بیٹھی ازین قبیل الفاظ است الغرض از شنیدن اینچنین کلمات دیگر اشتیاق که
قصیده بی نقط افزود توکل بر مبدء فیض نموده دعا شب و روز میکردم و میگفتم الهی بتصدق ممدوح علیه السلام
که قصیده منقبت مولای من درین صنعت درست شود ذخیرهٔ ... دین و دنیا و فوز عظیم خواهد بود زیاده ازین
خود نوالدست القصه دود چراغ بسیار خوردم و شب را بروز آوردم و روز را بشب آوردم آخر شد دعا
حسب المرام از افق قبولیت ساوی طالع شد بر یک یک حرف مبتدء و خبر باید حیرت در نور دیده‌ام و مصائب
لا تعد و لا تحصی کشیده‌ام بهزاران هزار جد و جهد بمراد رسیده‌ام اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی هُوَ مَبدءُ
الفَیّاضِ خالِقِ الجَواهِرِ وَالاَعراضِ دیگر اشعار قصیده نیست ... در مدح امام

[illegible] شاهی شاه مدظله حضرت ایشان شیخ [illegible]

[illegible] حرف جواهر را معارف [illegible] و هم لازم کردم که قولنا قرنا کرده نیز بر شعر

معنی و مدعا و تحقیق لغت و نحوی و اضافت و مضاف الیه و حسنه خبر مبتدء و خبر و محاسن صفت و موصوف بالکلام

و در بعض اکثر ترکیب نحوی و تقطیع هم نوشته خواهد شد [illegible] والکلان انشاء الله

کشکول جواهر بود محتوی بر فواید النز علوم قولنا ہلاک مروحۂ آہ سرد کو ہر گام

کہ دل کو آگ لگا کر ہوا ہوا آرام این بحر را مجتث گویند ارکانش مفاعلن

فعلاتن مفاعلن فعلات تقطیع بیت قسم ہلاک م مفاعلن روحۂ آ

فعلاتن ہ سرد کو مفاعلن ہر گام فعلات کہ دل کو آ مفاعلن گ

لگا کر فعلاتن ہوا ہوا مفاعلن آرام فعلات معنیش اینکه

بجنبانید باد کش آه سرد را در هر قدم که در [illegible] آرام هوا شده است هوا شدن در [illegible]

معنی [illegible] رفت چنانکه میگویند فلانی [illegible] ہلاک در صیغه جمع است [illegible]

عربی [illegible] باشد [illegible] تفصیل مصدرش تحریک است تصریفه حرک یحرک تحریکا فهو محرک الامر

[illegible] مروحه [illegible] یعنی واسطه هوا [illegible] پنکھه [illegible]

[illegible] حاصل شد

[illegible] که تعریف کمال شان در دفاتر نمی گنجد

سلمان فارسی رضی الله عنه بخاطر میگذرد قولنا ومکان ... وارد هوا لا تظهر

محل هلاک و ورطه سام یعنی خاک آن بادیه ... الناس ... کشت است

سام یعنی موت آنکه نصیب اعدا باشد بتصویر عربی این شعر باین قسم است غبار الملتبس بالناس

للمسحوق ورطمة الهواء موضع الهلاک و ورطة المنیة ...

هم بوده باید که ضرب زید عمرا در رتبت بلوغ رسیده این چنین اگر بسبب ضرب و عداوت زید و عمرو کشتن

برچهار زن تاکجا بحث فاعل و مفعول ازین قبیل نامعقول است محل تدعا خواهد شد قولنا مسوده

مسرواه برسر موی محل صعد علم دود دل اصول مسام یعنی شد لقب مسرواه برسر موی تن و مقام

صد نشان دود دل ... مسام که محل رستن موی باریک باشد ... باریک ... است

که در تحریر و تقریر ... الکبد بجدی سوزش طاری شده است که جای بر تن موی دود سوخته بر می آید از

دود دل ... مصور باشکال سوده میکردد و پاره ... دود برقرار میباشد العظمت ... ریشه ...

زیاده صورت ... شرح طلب میت قولنا وه آمد آمد کل جهد لاله حمرا ...

دگر مسوده اعلام یعنی موسم بهار و بکام شکفتن لاله سرخ است و موادش تیز شود که در خون از جوش

وغلیان چون ... عارض شده سیاه کننده خواهد است ... مسوده از سواد صیغه اسم

فاعل است تعریف سوّد یسوّد تسویدا فهو مسوّد اعلام صیغه جمع معنی خواب ... مفرد آن که خواب باشد

از یک شده سرخی بسیاهی میکند چنانکه رنگ حنا محسوس میشود اصطلاح اهل ولایت ایران ...

دور و دراز مسدود مراد مرحله کرده سادس [illegible] اوهام یعنی دور [illegible] طاقت محبوب دور و دراز

مسدود است مراد بیچاره در راه و سوسه [illegible] سر کردان بجای نیرسد و سبق [illegible]

جمع [illegible] سادس وقسم واحد اوهام جمع تصویر [illegible] این شعر بطریق نثر نویسم تا ترکیب نحوی فهمیده شود.

بَابُ وِصَالِ الْحَبِيبِ بَعِيدٌ وَالطَّرِيقُ مَسْدُودٌ وَالْمُرَادُ فِي مَرْحَلَةِ الْوَسَاوِسِ

وَالْأَوْهَامِ باب مضاف وصال مضاف الیه وصال مضاف الحبیب مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خود مضاف

الیه مضاف شد با مضاف الیه خود مبتدا شد بعید خبر مبتدا شد مبتدا با خبر جمله اسمیه شد واو حرف عطف الطریق

مبتدا مسدود خبر مبتدا با خبر خود جمله اسمیه شده معطوف بر جمله سابق شد واو حرف عطف المراد مبتدا فی جار

الوساوس مجرور واو حرف عطف الاوهام بنا بر عطف نیز مجرور جار با مجرور خود متعلق شد بر فعل محذوف

فعل محذوف با فاعل و متعلق جمله فعلیه شده تمام شد ترکیب هر دو مصراع حسن بیان پوشیده نیست :

قَوْلُنَا الم مولد سوداء ودرد کرد اگر [illegible] دوره صحرا [illegible] یعنی الم که [illegible]

سوداء [illegible] عشق کرد اگر دست که هرگز نمیگذارد و سواد دوره صحرا التصویر کشتند [illegible] تحقیق این

متعلق است بعلم طبابت [illegible] کلیات است هر خلطی از اخلاط اربعه که [illegible] از حد سوخته شود خلط سودا

چنانکه [illegible] سوخته [illegible] السوداء [illegible] یعنی اگر سوداء [illegible] سوخته شود سوداء [illegible]

[illegible] دور اگر دور کشته و سواد [illegible] یعنی کرده [illegible] صحرای [illegible] که [illegible]

[illegible] وکرکس و دیو [illegible] نهایت [illegible] شده نظری [illegible] حاجت است

منقارش کرد گاه زانوی زان خامه نفس ندرهام بهیچ شدند مطلعشان ندر عبارتی کلم وجه حاله

چه کنم گشت بیچاره نفس تو آمد میروم پیش آن بت کافر من زیر ریش سرخ دی خامه قدر آشنا بد

آن که بود هجو سید شریف علامه باید دانست که شعر ترکی هم داخل قصیده‌ای لفظ شده است

جمع بوده هنوز نرسیده که لندرین زبان سیاست بیان کسی شعری لفظ گفته باشد اینکه رقم

قدرت الهی معروف است در تحت معنی آن قلیلی از قواعد این زبان اینجا خواهم نوشت که قاری را

از وی نیز آن بهره وافر از ترکی حاصل شود بلکه احتیاج اصلا باقی نماند آشنای زبان ترک بهم رسد

وان شعر این است [illegible] کورار کورار کورار راه‌ل کورگو لوک و کلکوار [illegible] سوکار

سوکار دکوزار کولسام وازر کلسام معنیش این است می‌بینیم می‌بینی می‌بیند ناخوب صورت

و رخشنده و [illegible] شنام [illegible] شنام [illegible] بشنود تصدیق [illegible] شوم وکرده کردم قاعده زبان ترکی

[illegible] صیغه امر اصل صیغه است چنانچه ال بمعنی بگیر سال بمعنی بزن و کیل بمعنی بیا و ایچ بمعنی بنوش

[illegible] بمعنی بخور و علامت مصدر در ترکی ماق و ماخ و ماک و مگ است چنانچه در عربی مصدر چیزی را

گویند که معنی فارسیش بردن و تن تمام شود چون اخذ کردن و علم دانستن و شرب نوشیدن

در ترکی خوردن علی هذا القیاس [illegible] یا ماخ وغیره که علامت مصدر است در آخر صیغه امر بچسبد چون

آلماق بمعنی [illegible] و کیل کیلماق و ایچ ایچماق [illegible] گرفتن و زدن و آمدن و نوشیدن

و خوردن [illegible] علی هذه صیغه [illegible] ترکی [illegible] قسم است [illegible] کردن [illegible] کردن [illegible]

چنا میل بسیاهی کند میگوید چنانچه هندوستان در فصل ربیع که مزاجش گرم و تر است مزاج خونست شور و غوغا

هیجان می آورد چنانچه قرشی در موجز میگوید الربیع یحرک فیه المواد التی کانت محتبسة فی الشتاء

و ذلک لا لردائته بل لجوده اللطیف یعنی فصل بهار تحریک می آرد مواد را که در موسم سرما محتبس میباشد و چنین

از بدی فصل نیست بلکه از سبب گرمی زمین که در وست نا برین جوش حرارت بسیاهی مایل میشود چنانکه خوابهای سیاه

سیاه در عالم نوم مشاهده میکرد و مستند طبیعت قرشی میگوید الاحلام ایضاً یدل علی غلبة المواد کرؤیة

الشعل والنیران علی الصفراء و رؤیة الجبال والادخنة علی السوداء والاشیاء الحمر علی الدم و رؤیة المیاه والحیاض

علی البلغم یعنی خوابها نیز گاهی دلالت میکند بر غلبه مواد شعلها و روشنیها دلیل صفراست دیدن کوه

و دود دلیل سودا دیدن رودها و دریاچه ها دلیل بلغم دیدن چیزهای سرخ دلیل خونست قولنا از معاد و صلاح

و سداد و کرا اعمال همه سحر ره دلدار و ما و کوه ملام [illegible] مدعا اینکه فکر عاقبت و عدم صلاة و حج و زکوة

و زهد و عبادات اکثر کار دان رو سیاه در اکثر [illegible] میشود حقیقت این است که هر صبح راه کوی جبروت

ناسوت در بشر [illegible] از عالم جبروت و ملکوت و لاهوت خبر نداریم ما هستیم و کوه ملامت ست برون

حصول مطلب عالی که مفید آخرت باشد برا عمال خود خود ملامت میکنیم یا اینکه از قبیل ملامت گران

قوق منتقم [illegible] میکشید یا عشر ایراعه قایل میشدند کاین نمی شاید فی الواقع تا کجا [illegible]

نفس بهیمی چنین [illegible] بطور غزل تصنیف خود در موقع خوش بر محل یاد آمده نوشته

میشود این است [illegible] حقیر با نمو سکامه [illegible] در بر آ [illegible] نامه و در سکا [illegible] شماره

ترکی که از این [illegible] سم و فعل را ربط میدهند بنویسیم که اندک نظر بجای

قاری آشنائی و شناسائی با حضرات اتراک بهم رسانند بدانید که ترکان

بجای از این حروف را می آرند [illegible] مثلاً

[illegible] یعنی از خانه تا بمسجد رفتم [illegible] بفتحه کاف

و فتح جیم فارسی و سکون ای [illegible] یعنی تا که [illegible] باشد مثلاً [illegible]

[illegible] یعنی از [illegible] تا توران رفتم [illegible] بکسر دال و سکون الف

بمعنی مثل [illegible] یعنی مثل او کسی ندیدم [illegible]

بمعنی ب می آید چنانچه [illegible] یعنی بدست او دیدم [illegible] هم

این معنی دارد چنانچه میگویند [illegible] یعنی با کس گفت [illegible]

[illegible] بمعنی بالا می آید چنانچه میگویند [illegible] یعنی بالای بام

نشست [illegible] بکسر الف بمعنی زیر می آید مثال [illegible]

یعنی زیر پا افتاده است [illegible] درون [illegible] بیرون مثلاً [illegible]

[illegible] یعنی از اندرون بیرون نیامد [illegible] بکسر نون یعنی چه مثال آن

[illegible] یعنی چه میگوئی [illegible] بمعنی که مثلاً [illegible] یعنی که آمد [illegible]

[illegible] یعنی همراه مثلاً [illegible] یعنی همراه او آمدم [illegible] بکسر الف

آلدی گرفت آلبور آلبتور گرفته است آلیه قوریمیکره آلیدور میکره آلارغو ایرده است آلماسن گواهد گرفت

آل بجی آلمه کیر آلیک بکرتو للیک بکرتو آلاربیز میکریم ما آلامیز میکریم ما آلدیم گرفتیم آلدی

گرفتیم آلیب ایدی گرفته بود آلمیپ ایدی نگرفته بود آلگای خواهد گرفت آلمگای نخواهد گرفت و آلغای

و آلمغای هم می گویند بهمین معنی می آید آلسون بگیرد آلمسون نگیرد سون صیغه غایب است آلسام بگیرم

آلمسام نگیرم آلساق بگیریم آلمساق نگیریم آلینگ گیرید آلمینگیز نگیرید گیزضمیر حاضر است و تعظیما هم

میتواند شد آلکوچی گیرنده آلمکوچی نگیرنده هرگاه این صیغه ها حفظ شد هر مصدری را از مصادر ترکی به همین صیغه

ها بورانند باید سنجید خود بخود صیغه ها بر می آید مثلا کورماق دیدن کولماق خندیدن و سوکماق دشنام

دادن را بهمین نسق باید سنجید کورماق دیدن کوردی دید کورمدی ندید کورارمی بیند کولماق خندیدن

کولدی خندید کولمدی نخندید کولارمی خندد الی آخره کوکماق بفتح الکاف تصدق شدن کوکدی

تصدق شد کوکمدی تصدق نشد کوکلار تصدق میتود شده شده چون صیغه دیگر را میدانی وسنا

متکلم زبان خواهد بود که معنی تصدق شوم معین است اورکولماق بضم الالف وسکون الراء

وضم الکاف لولیدن بسکون اللام وفتح المیم وسکون الالف والقاف بمعنی گرد سر گشتن است

اورکولدی گرد سر گشت اورکولمدی گرد سر نگشت شده شده اورکولسام که متکلم است بمعنی

گرد سر گشتم بمعنی ... یعنی درین شعر همین الفاظ موزون شده است تصریح همه و

شعر ... سوکار سوکار ... کولسام

مثلا [illegible] بسیم یعنی این گفتم [illegible] یعنی همین میگوید [illegible]

[illegible] یعنی هرچه که شما میگوئید همین است [illegible] بمعنی کدام میگوید

[illegible] یعنی آن کدام سگ است [illegible] بمعنی کجا

مثلا بپرسم [illegible] یعنی برما دیان سوار شده کجا میروید [illegible]

بمعنی کس مثلا بگویند [illegible] یعنی اینجا کسی نیست [illegible] بمعنی انچنان

[illegible] بمعنی اینچنین [illegible] بمعنی همچنین مثلا بگویم [illegible]

[illegible] یعنی انچنان است و اینچنین شد و همچنین گفتم [illegible] بمعنی آنجا [illegible]

بمعنی اینجا مثلا [illegible] یعنی آنجا رفتم اینجا آمدم [illegible]

بمعنی چگونه میگویند [illegible] یعنی دیروز چگونه گذشت [illegible] بمعنی چگونگی

[illegible] بمعنی چه طور [illegible] بمعنی این چیست [illegible] بمعنی آن چیست

[illegible] یعنی آنکس است [illegible] یعنی کیست [illegible] بمعنی چیست

یعنی چه وقت میگویند [illegible] یعنی پادشاه چه وقت خواب

[illegible] بمعنی چه قدر [illegible] و [illegible] لفظ بمعنی مرتبه می آید چنانچه میگویند [illegible]

[illegible] یعنی چند مرتبه گفتم [illegible] بمعنی چه و بمعنی کدام مخصوص برای جانور است چنانچه میگویند

[illegible] یعنی این کدام اسپ است [illegible] بمعنی چه [illegible]

بمعنی حالا مثلا [illegible] یعنی حالا آمدم و بمعنی یکبیک نیز [illegible] آید [illegible]

بضم [illegible] و او [illegible] بمعنی [illegible] یعنی [illegible] یعنی همان کس

گفت [illegible] بمعنی شما مثلا [illegible] یعنی شما را طلبید و نیز

بمعنی [illegible] هم می آید چنانچه میگویند [illegible] یعنی بی آب پت [illegible]

یعنی شما گفت [illegible] بمعنی [illegible] می آید مثلا اگر کسی بپرسد [illegible]

یعنی [illegible] بهست جواب باید [illegible] یعنی نیست [illegible] هم همین حکم دارد [illegible]

بمعنی ما مثلا [illegible] بمعنی با [illegible] بمعنی بشما مثلا بگویم [illegible]

[illegible] یعنی با ما و شما جدائی نیست [illegible] بمعنی من مثلا [illegible]

[illegible] بمعنی بمن [illegible] بمعنی تو مثلا بگویم [illegible]

یعنی من بتو نگفتم [illegible] بمعنی کیا [illegible] اگر بگویم [illegible] یعنی کی آمد [illegible]

یعنی کیها [illegible] در هندی کجا باشد مثلا کسی بپرسد [illegible] یعنی چیزی یا

خوب [illegible] جواب باید [illegible] یعنی کجا بودم و در هندی معنی این است

[illegible] یا کی طور هم میگویند [illegible] یعنی کی آمدید [illegible] بمعنی هرگاه

مثلا [illegible] یعنی هر وقت که بگوئید می آیم [illegible] بمعنی این

مثلا بگویند [illegible] یعنی این شخص خوب شخص است [illegible] بمعنی [illegible]

ت

یعنی من واو بروو گفتم یوق و یوق دیخ بمعنی نه مثلش مونده یوقت یعنی اینجا

[illegible] بمعنی البته نیرسه ونیمارسه ونیمانی بمعنی چیزی نیرسه یوقدور یعنی چیزی

نیست کونده وکون بمعنی هر روز ور و ز بروز [illegible] کیچه یعنی هر روز و شب

[illegible] و [illegible] یعنی هر شب و روز [illegible] اوقایه بمعنی کجا مثلش قاندا بارسه نور

یعنی کجا رفته ست و [illegible] بمعنی همینجا میگویند شونده اوتوری بیز یعنی

همین جای نشسته ایم ما [illegible] بمعنی آن را [illegible] بمعنی را [illegible] ترا [illegible] مرا

[illegible] ان را علامات مصدر متعدی [illegible] ست

و فقط [illegible] ایم میشود چنانچه بیلماق بمعنی دانستن و بیلیدرماق بمعنی دانستن [illegible]

کیلماق بمعنی آمدن کیلتورماق بمعنی آوردن ست اوقماق خواندن اوقتورماق [illegible]

[illegible] بمعنی خوانانیدن ست چیقماق بمعنی برآمدن چیقارماق بمعنی برآوردن شد

[illegible] ماقبل علامت مصدر کرماق ست خاصیت باب مفاعلت پیدا میکند

بمعنی همدیگر میشود چنانچه تاپماق که بمعنی یافتن ست تاپشماق بمعنی همدیگر

یافتن میشود [illegible] که در آخر کلمه میآید بمعنی مجرد میکند چنانچه در صورت میگوید

[illegible] کونکلوم اچلور زلف پریشانکی کورکاچ یعنی دلم وا میشود بمجرد دیدن

زلف تو [illegible] بمعنی اسم فاعل میشود وگاهی بمعنی اسم مفعول

... بمعنی برای چه هر چهار لفظ یک معنی دارد ... بمعنی

برای چنانچه تینگری ایچون بمعنی برای خدا و رسول ایچون بمعنی برای رسول است ...

بمعنی دیگر ... نیز بمعنی دیگر مرادف اوزکاست ... بمعنی خود

... نیز مرادف اوز و اوزی است لیکن استعمال این از لهجه ترکان نشنیده‌ام

... بمعنی آری این هر شش لفظ حروف ایجابست

بجای نعم و آری استعمال میشود لیکن از لهجه اتراک شنیده نشده است و در دیوان

... دیده‌ام

... بمعنی نیز می‌آید که در عربی ایضا ... بمعنی اول استعمال این کمتر دیده شد

... بمعنی سابق ... هر شش لفظ

بمعنی طرف و جانب و پهلو مستعمل میشود و میگویند کوکلوک کوک یان اوچتی یعنی

کبوتر بطرف آسمان پرید ... بمعنی مانند میگویند اول کیشی

بولوت ... یعنی آن کس مانند سحابست ... بمعنی پیش میگویند اوئی

... اوئی الیه یعنی پیش او ... بمعنی پس ... بمعنی باید میگویند

سیز ... یعنی شما رامی باید قانو و باری و بارچه بمعنی همه میگویند بو بارچه انکلیز

... بمعنی هر و میگویند اول وید انکلایی شیدیم

لیکن باید دانست که این قواعد ترکی که بقید قلم آمده ترکی جغتای است که مخصوص امیر
تیمور کورکان صاحبقران و اجداد و احفاد و اولاد و دوستان او در همین زبان ترکی گویا بوده‌اند
ترکی اهل ایران اندک فرقی دارد تا را به دال بدل میکنند و کاف با کاف فارسی
و در اعراب هم چیزی تبدیل میکنند چنانچه دیار را در جغتای تنگز میگویند ایرانیان
دنگز میخوانند چشم را در جغتای کوز میگویند ایرانیان گوز بکاف فارسی
می‌آرند علی هذا القیاس تورانیان کیلدی میگویند ایرانیان گیلدی می‌آرند چندان
مغایرت ندارد شخصی که از زبان ترکی جغتای آشنا باشد از زبان ترکی ایران
هم در نمی‌ماند تورانی زن را اوتاچ با الف و را دال و تا میگوید ایرانی زن را
ارواد بدال می‌آرد ... دیگر بر سر مدعا ایم ...
اراده کرده‌ام سرد ... ... گرم ... حمام ... شرح
نیست اینکه لوازم حمام و سردی و گرمی ... می باید از رعایت الفاظ و معانی
همه موجود و قرشی میگوید خیر الحمام ما قدم بناؤه واتسع
فضاؤه وطاب هواؤه وعذب ماؤه یعنی بهترین حمام
حمامیست که کهنه بنا باشد و وسیع باشد و هوایش خوب و آبش شیرین باشد زیرا
حمام مفتح ... مسام است ... سرد حکیمانه کرده هر چه هست همین

و مصدر نیز می آید چنانچه [illegible]ن بمعنی بریده بیقلعه [illegible]ن بمعنی افتاده قدغان

بمعنی آبیزنده گیمنجای [illegible] و نقط بیک معنی می آید گیمه لفظ تصغیر است

میگویند از گیمه بمعنی کمک آز بمعنی کم است چون گیمه لفظ تصغیر بآن لحوق شد

کمک کردید [illegible] بکسر الف و جیم فارسی و فتح دال و کسر کاف بمعنی انچه

اندرون منت [illegible] بضم الف بمعنی انچه [illegible] بمعنی زیاده [illegible] بمعنی زیاده تر

و بیشتر افعل التفضیل است تا کجا قواعد ترکی نوشته شود مخلّ مدعاست لیکن از همین

قلیلی که مرقوم شد اگر اشهب ذهن ترک تازی کند وادی قپچاق ترکی در نوردیده

میشود فصاحت چنگیزخان و هلاکوخان و قزل ارسلان بهم میرسد دیگر حرف زدن

نمی باید چیا زا باید خوف می آید مطلعی دربیاب از طبع زاد خود نوشته میشود که در تعریف

آن بچه ترک است [illegible] سفید کاکل قهر و چشم خونریزست پنداری بهان در

نیستان نیزه چنگیز است پنداری [illegible] بنده مستزاد و بحر طویل که فی الحقیقت رمل

کثیر الارکان است و قرابای خوشی در ترکی دارد والتزام کرده است که اصلاً شمول

الفاظ [illegible] عربی از آن نباشد و بفضل الهی بکمال فصاحت درست شده است

و اتراک [illegible] از خوف اینکه با طناب میکشند اینجا نیاورده لیکن روابط

و مبادرات در رسم خط و تصحیح [illegible] نوشته شد برای رفع اجنبیت همین قدر کافی است

و روح سرگردان ـ مال و حال کلال حواس آورَ الآلام ـ یعنی حال این ست که غم و بوسه

موت لاحق و روح بیچاره متحیر و آخرکار زد با نعل ماند کی حواس بشری ست حواس

جمع حس مفرد ابهم ابوالهم ادراک المنافی ست نزدیک اطبا حواس خمسه ظاهری

همین سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه باشد قوت سامعه را موضع عصبها ست

که فرش کرده شده ست از قدرت الهی بر صماخ که پرده گوش ست مامور شده ست

بر شنیدن آوازها و امتیاز کردن از هم قوت باصره را موضع تقاطع صلیبی ست چنانچه

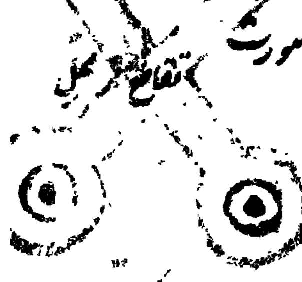
اطبا میگویند وَمَوْضِعُهَا التَّقَاطُعُ الصَّلِيبِيُّ بَيْنَ الْعَصَبَتَيْنِ

الْأَتِيَتَيْنِ مِنَ الدِّمَاغِ إِلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ شَأْنِهَا إِدْرَاكُ

الْأَلْوَانِ وَالْأَضْوَاءِ وَالْأَشْكَالِ یعنی محل روح باصره

تقاطع صلیبی ست در میان دو عصب که آمده انداز دماغ بطرف هر دو چشم خط صلیب

جایی که قطع شده ست قوه دیدن از حکم خالق همانجا می باید بدین صورت



محل قوت باصره این ست اوشان دوست که همین سه چیز را می بیند

چهار می را مدرک نیست کدام کدام الوان که رنگها باشد و اضواء

که روشنیها باشد و اشکال که شکلها باشد سبحان الله صانع قدرت چه صنعت کرده

و در چشم هفت پرده و سه رطوبت مخلوق کرده ست چنانچه بزرگی از ما تقدم

وک

کالبد جسمانی ست امیر علیه السلام فرموده دَوَاؤُكَ فِيكَ وَلَا تُبْصِرُ وَدَاؤُ
مِنْكَ وَلَا تَشْعُرُ وَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ حَقِيرٌ وَفِيكَ يَنْطَوِي
عَالَمُ الْكَبِيرُ یعنی دوای تو در تست و نمی بینی و مرض تو از تست و نمی دانی
و بزعم خود میدانی که من چیزی حقیرم و در تست در پیچیده عالم کبیر [illegible] احاطه
آگ کا وہ لال لال کرما گرم [illegible] وہ لوہ و دود و ہوا و سبکا علاوہ اوسکا کام یعنی
احاطه آتش آن سرخ سرخ بشدت گرم که از خاصه اوست متصل را منفصل کردن
و منفصل را متصل ساختن و آن زبانه و آن دود سیاه و انگار را آتش که سوزانیدن است
نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَالِكَ خوب شد [illegible] مجتمع شدن این الفاظ با بلندی
معانی چه ظاهر است اعجازیست که از نفحه [illegible] علیه السلام درین صنعت بهم رسیده
[illegible] علو حوصله صاعد و کمطرح [illegible] روح کو طایر [illegible] کا ہوا دام
یعنی بلندی حوصله [illegible] قسمی بالا رفته [illegible] پرواز کننده شود که کبوتر روح را از بلندی [illegible] بر طرف
دام گسترده شده است صاعد اسم فاعل صعود است حمام کبوتر [illegible] در تنجیت میگویند
[illegible] اینکه هوا و حرص و شهوات و لذات معاصی کبوتر روح را صید کرده بند گرفتاری
گردانیده [illegible] بنا شاهی است میتواند شد زهی غفلت سبحان الله برای چه
[illegible] شده ام [illegible] از نافرمانیها تحمل می آید [illegible] طال و سوسه مرگ

مددکننده و مددکار تو داور حشر امیرالمومنین علی علیه السلام باشد که ماه آسمان

کرم و خورشید روشن وحی و الهام است قرآن اعدای خود یاد می آید از آن هنگام

که آن ضرغام بیشه شجاعت و امامت دست بر یکی از ابطال اهل کفر

و بخشید او را از حرکتی که ایراد آن نشاید چنانچه مولوی جلال الدین روم در مثنوی

میفرماید بیت هرکه او تن را بدینسان پی کند حرص میری و خلافت کی کند

قطع نظر از همه صفات مستغنی البیان این اخلاق و مروت را میانه خود و خدا

سیر باید کرد آیا جو صد هیچ آفریده از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین

میتواند شد چنانچه رسیده ندیا علی تحمل ضرب آن پهلوان بر داشتی چون غالب

شدی چرا اش بگذاشتی میخواستی بکشتی چون ابحرکت کرد بایستی غضب

می افزود بدین عقوبات را شایان بود فرمود اتباع نفس نکردم بجادله که

عذابها
فیما بین صورت گرفت خالصا لله بود چون شمول نفسانیت میشد خلاف

ورزیدم لله الحمد که اینچنین مولای دارم بارالها من روسیاه را بحرمت اینچنین

بنده برگزیده خود ببخش که اعمال من بدتر از اهل کفر و ضلالت و در هر دو جهانم

یاور باش اللهم اسمع دعائی یا قاضی الحاجات و یا مبدل

السیئات باضعافها من الحسنات غزلی در منقبت الجناب از مصنفات خود

ورین قطعه پرده‌ها در طوبات چشم را جمع کرده است قصه کرد آفریننده تعالی

بفضل خویش چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم صلب و مشیمه شبکه زجاجی و پس جلیدیه

پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم تود شامه را محل دو عصبست مشابه بسر پستان

عورت و سوراخها دارد از نشان اوست دریافت کردن بوها و امتیاز کردن از هم

محل عصبهاست که در زبان ست از نشان اوست دریافت کردن مزه‌ها و امتیاز کردن از هم

سبحان الله و بحمده در ترشی و شیرینی جداجدا فرق خواهد کرد که این از انار ترش ست و اینه

از لیمون و این از انبه و غیر ذالک ... را محل جلدست از نشان اوست دریافتن

آنچه در رسد از سردی و گرمی و تری و خشکی و صفائی و درشتی در غنیه ناقص

بند را عور کردن در ترکیب عنصری و تشریح جسدی خالی از عبادت نیست ...

هوا و حرص هوس ... طول امل ... حصول همکوه ... هم مرام

یعنی حرص و هوا و عداوت و بغض و غفلت و اصرار بر گناه اینقدرها و ارزو آنقدر

... تسلیم مشکل ترین مطلبها که مغفرت حاصل شود حسب ظاهر نظر بر اعمال خود

... از اعمال کفارت یا س کلی ست ... مگر ... کار ... دست

... اکرم ... الطعام یعنی جائیکه اینچنین حالات مرقوم الصدر باشد

امید آمرزش ... صورت بندد ... سبیل ست که از فضل کریا جل شانه

بخاطر گذشت بی شائبه تکلف بی غائله تصلف نوشته میشود که محض موهبت

غیبی مبدء فیاض راهنمون شده و الّا من بندست و پا راچه یارای این کلام

معجز نظام بود امداد همان امام انام علیه السلام ست ایها السامعین انصاف شرط است

ازین جنس کلام کمتر شنیده باشید قوله لمّا ہوا ارادہ مداح اسطرح اسدم

کہ وا ہو سلسلۂ کاکل عروس کلام ؛ یعنی چنان اراده مداح عزیمت کرد که سلسله

زلف نوعروس کلام وا شود محاسن این شعر اگر مشرح میشد دفاتر میخواست

الحاصل اَلْمَعُ مِنَ الشَّمْسِ و اَبْیَنُ مِنَ الْاَمْسِ حاجت بشرح و بیان ندارد

قوله لمّا کلام وہ کہ وہ ہو روح محل سلمی ؛ کلام وہ کہ مصور ہو عروس

سر عام ؛ یعنی آن کلام که جان ہودج سلمی باشد سلمی از زمره معاشیق عرب

شعراء عرب مثل امرء القیس و سحبان وائل و فرزدق و صاحب قصیده بانت

سعاد و اَمِنْ تَذَکُّرِ جِیْرَانٍ بِذِیْ سَلَمٍ در اشعار خود مذکور سلمی می آرند

چنانچه بنده هم در غزل فارسی در همین صنعت بی نقط مطلعی با بیت مسمای سلمی

دارد نوشته میشود بیت سر کهسار دکر لاله سر آمد آمده موسم گل

محمل سلمی آمد چنانکه اهل عجم در اشعار خود مذکور لیلی و مجنون و شیرین

و فرهاد می آرند عرب بر سلمی اکثر رغبت دارند در آن کلام بیچ شمایل حور جبین سلمی

اینجا موقع دارد نوشته میشود این ست غزل لموَلّفه عرش علی بپایهٔ حیدر نمیرسد
چرخ برین برتبه قنبر نمیرسد جائیکه بود و باش گدایان آن درست وهم وخیال
خضر و سکندر نمیرسد آن را که هست داغ غلامیش بر جبین باشان و شوکتش
شه خاور نمیرسد . . بقاع کنگرهٔ کاخ فضل او طاوس چتر گنبد اخضر نمیرسد
جای مسیح گرچه بود چرخ چارمین حقا که تا مقام ابوذر نمیرسد از بوذرال
هیچ حکایت مکن که او هرگز بگرد مالک اشتر نمیرسد مقطع الله فدای
مقدم آغای خود که او جائی رسد که هیچ براد نمیرسد ساغر تکلف دراید
و گوید بروحشم پنداشتی که ساقی کوثر نمیرسد ختم شد بحال غلامیکه
همچو علی علیه السلام دادرس و مددگار داشته باشد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا مَعُوْنَتَهٗ
فِي الْخَافِقَيْنِ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَاَوْلَادِ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ وَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ فِي يَوْمِ الْقِيَامِ انصاف شرط ست
ز تصدق ممدوح علیه الصلواة والبرکات بچه قسم شمائل مبارک درین صنعت منظوم
شده برخی بمت بکنه حقایق باید نگاشت که تا اینجا تمهید قصیده بی نقط استکمال یافته
بود احتیاج اشعار دیگر ندرشت می باید که سبک بارشده نخت از نعت مدد و اظهار اسم
شریف را از معتنمات میشمردم که تجدید از وادی تمهید برآمدم مضامین دیگر نگار ایکیا

صنعت صحیح باشد و اشتقاق از نسبت کلام آن چنین کاسه چشم و مدام شراب باشد مدعا اینکه
هرگاه این کلام خوانده شود از برای اینکه مختصر و منبعث اینچنین مولا از قوه فعل
آمده و فقط از او نکات را زیر چشم بهاری جلوه گر شود و در نشه محبت بیفزاید
قوله لن ترانی کلام وه که بود طور الکلام او سکاهم کلام وه که کل او سکا او
صارد کا کلام یعنی آنچنان کلام که نام آن طور الکلام باشد باید دانست
که این قصیده را بطور الکلام موسوم کرده ام وجه موجب تسمیه اش اینکه چنانکه
کوه طور از سایر جبال ممتاز است این کلام از سبب منقبت امام علیه السلام بتخصیص
این صنعت که لزوم ما لا یلزم است رجحانی دارد و کلیم را با کلام پر مناسبت وجه
آیه لن ولکن ترانی بر شایع حاجت بتکرار ندارد و آنچنان کلام که مصداق
آیه کریمه صار دکا باشد یعنی در اینجا که این کلام پرتو نور اندازد دل های محبان
مانند کوه طور پاره پاره شود از نهایت خضوع و خشوع و جلوه افروزی شاهد مدعا
مولوی معنوی در مثنوی خود میگوید بیت صار دکا منه وانشق الجبل هل
رأیتم من جبل شق الجمل بنده هم در اوائل مشق این آیه مایه هدایه را
بایه هیچ اقتباس کرده است در غزلی که مطلعش اینست مطلع دوشش بر
دو شیشش چیده و ستم بگل افتاده بود نیر اعظم لو کوئی در بغل افتاده بود

تحت الا عين مصور شود ۞ کلام وه که وه هی مورد سبل ملائک ۞ کلام وه که
وه هو مسلک کرام یعنی آن کلام به جای وارد شدن وحید فرشته باشد تا انسان
چه رسد به کاهن کروه ملائکه بشنوند از نهایت تلذذ بیخود افتاده بر قصد [illegible] شده
قوم بزرگان باشد مورد صیغه ظرف ست مسلک اسم فاعل ۞ جمع کریم
[illegible] ۞ کلام وه که وه هو ماه مصر اهل ولا ۞ کلام وه که حاسد کو هو رماح
وسهام ۞ یعنی آن کلام که برای دوستان مانند یوسف ابن یعقوب علیهما السلام
در حسن باشد و کلامی باشد که برای اهل حسد کار نیزه و تیر بکند ۞ جمع رمح
که سر نیزه را میگویند [illegible] جمع سهم است که مراد از تیر است [illegible] هرگاه آن
کلام را بشنوند دوستان پندارند که حسن یوسف علیه السلام جلوه گرست و اعدا
بحدی از سماعت آن متاذی شوند که گویا صدمه زخم نیزه و خدنگ تا بردل شان
میرسد ۞ کلام وه که وه هو موسم گل احرار ۞ کلام وه که خار کو
هو وه کاس مدام ۞ یعنی آن کلام که موسم بهار آزادگان باشد حر جمع
[illegible] ست [illegible] آزاد را گویند چنانچه در صحرای کربلا امام انام علیه السلام حر
شهید را فرمود **انت حر کما سمتک امک** یعنی تو آزاد [illegible]
[illegible] چنانکه مادرت حر نام کرده و آن کلام که [illegible] کاشر آن [illegible] باشد [illegible]

صاحب کافیه میگوید اَلْكَلَامُ مَا يَتَضَمَّنُ كَلِمَتَيْنِ بِالْإِسْنَادِ

وَلَا يَتَأَتَّى ذَلِكَ اِلَّا فِي اِسْمَيْنِ اَوْ اِسْمٍ وَفِعْلٍ

یعنی کلام عبارتست که شامل باشد دو کلمه را و حاصل نمیشود آن کلام مگر در دو اسم یا در

اسم و فعل مثلاً هٰذَا عَالِمٌ وَجَاءَنِي زَيْدٌ تعریف کلمه و کلام اجمالا

بقدر حاجت محرر شد تفصیل این از کتب نحو معلوم باید کرد چون ذکر کلام اینجا در موقع

آمده بود پاره ازان مسطور شد قولنا مداد مردمک حور و کلک سدره کو لا

کراو سکو مسطر الواح داود علامه یعنی سیاهی چشم حوریان و قلم سدرة المنتهی

که مقام ملائکه و منتهای پرواز حضرت جبرئیل علیه السلام ست بیار و بکن آن کلام را

مسطر لوحهای جناب احدیت جل جلاله و عم نواله لوح جمع لوح غیر همین یک

لوح محفوظ نیست چندین لوحهاست لوح محو و اثبات وغیره ذالک چنانچه بر این معنی بیه

کریمه يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ است

معنیش اینکه محو میکند باری تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میکند چیزی را که خواهد

و نزدیک اوست مادر کتاب اگر اینچنین نبودی استجابت دعوات ورد بلیات

در صدقات چگونه از قوه بفعل آمدی آری قادر و توانا است مثلا کسی را بدو

کتابت شقی و گدا او هیچ و ناچیز بنویسد بار دیگر ز رحمت خود غنی و سعید و قهرمان و اعقل

قطعه اقتباس اینست لن ترانی گوی مو تا جلوه بر طور افکند

هر طرف یک موسی بیهوش وشل افتاده بود بر زبان قدسیان

هرگاه که جلوه کند پروردگار او

لما تجلی ربه صار دکا منه وانشق الجبل

افتاده بود سنگ تعلیم غزل بیت میرود نشان چو اندر سعی احباب

هدی از صفا تا مروه در رقص الجمل افتاده بود

بیت کلام وه که ملوک الکلام کا هو ورد کلام وه که وه کل هو

کلام مدح امام یعنی آنچنان کلام که ورد پادشاهان سخن و آنچنان کلام که

همه اش در منقبت امام انام علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام باشد بیت

که متعلق بعلم نحو است ابن حاجب در کافیه میگوید الکلمة لفظ

وضع لمعنی مفرد یعنی کلمه لفظی است که وضع کرده شود برای معنی مفرد

مولوی جامی در فواید ضیائیه که موسوم بشرح ملاست این عبارت را بدین نمط شرح

میکند الوضع تخصیص شیء بشیء یعنی وضع خاص کردن چیزیست

بچیزی اللفظ ما یتلفظ به الانسان یعنی لفظ آن چیزیست که تلفظ

بکند بآن انسان لفظ در لغت بمعنی انداختن است مثلا میگوید اکلت التمرة

ولفظت النواة یعنی خوردم خرما را انداختم تخم آن را [illegible] در تعریف کلام

از چرخ بگوه عزناتش آتش * گر زاحکام تو و مان نبرد ابر مطیر * بچکد همچو شرر

از قطر اتش آتش الی آخره * در دیوان حقیر ملاحظه بکن قصیده جانانه ایست مطلعش

این بیت * دارم آهی که بود جمله صفاتش آتش * مادرش برق و پدر شعله

و ذاتش آتش * چنانچه در اشعار تمهید فخریه قطعه چالاک دارد * نوشته میشود

* گر بایران برسد شعر ترم می افتد * در دل طوس و صفاهان و کلاتش آتش

ور بشیراز برندش طرف رکنا باد * شعر حافظ شود و شاخ نباتش آتش

در مخوطه لا اله الا الله * رسول کا ولد عم و حاکم احکام

یعنی دروازه حاطه کلمه اهل اسلام پسر عم رسول علیهما السلام و حکم کننده

احکام ست اشاره ست از حدیث أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ

بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا یعنی

رسول علیه السلام فرمود من شهر علم و علی دروازه آنشهر ست پس هر که

اراده کند آموختن حکمت پس باید که بیاید از دروازه آن شهر * جان اسد

ازینجا قدرمه لای من باید فهمید در آمد و رفت از دروازه دو مرتبه حاجت

میباشد * بدیده خود و خدا قطع نظر ازین که آن امام مولای من ست و من غلام

اویم رونق و رواج دین اسلام مخصوص از ضربت صمصام آن ضرغام بیشه

اجروت برنگارد مانعی ندارد ۞ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ

اشاره از لوح محفوظ است یعنی آنچه دران نگاشته ست اندران حک و اثبات واقع نمیشود

اَیُّهَا السَّامِع گوش کن برادر از حق مگذر بهمون مرتضی علی فرموده کہ اعای ما

و لست هیچ بکنه این فصاحت رسیدی بمیزان خرد سنجیدی دیدی چه لوازم کتابت را

خامه عنبرشمامه انشا بصفحه کاغذ بهم آورده فی الواقع برای نوشتن این قصیده منقبت

اینچنین مرکب و قلم و کاغذ درکار بود ۞ مسطر برای همین موضوع شده است

که سطور کج نشود پس هر کلامی که مطابق منقبت امیر علیه السلام باشد در راستی

و درستی ریبی نخواهد بود و آنچه که مخالف ازین مسطر است در کجی و نادرستیش شبهی

نیست ۞ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوةِ

وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ وَعَلَى آلِهِ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي

وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللهَ وَمَنْ أَبْغَضَ اللهَ فَقَدْ

كَفَرَ ۞ سابق ازین در قصیده فارسی گفته ام ۞ سید انشا نفس از مهر علی

باید زد سوختی تا بکجا اینهمه آتش آتش ۞ حیدری نعره کنون در کش و مردانه

بزن بر سر بتکده و لات و مناتش آتش ۞ ای ستم قلعه‌کشا تیغ حیدریه کهی

شعله برهمن نکشد از پیر کاتش آتش ۞ حاجی گو نزند دم ز ولای حیدر ۞

وآدم علیه السلام بودند نهایت دیگر فرموده اَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ

یعنی ما و علی از یک نور مخلوق شده ایم هر گاه [illegible] و وصی او هیچ جدائی

فیما بین نداشته باشند یقین است که بنیاد زمانه را همین حضرات مالک اند مدعا آنکه

دنیا و مافیها همه برای اینها پیدا شده است یعنی علت غائی ممکنات رسول و وصی او

علیهما السلام و ائمه اثنا عشر علیهم السلام اند هر که شک آرد کافر گردد [illegible]

نوشته میشود تا قاری را مفید باشد پس بدان ای عزیز هر چیز را چهار علت باشد کدام

کدام علت فاعلی علت مادی علت صوری علت غائی مثالی فرض نمایم

تا بفهم آید مثلاً تخت علت فاعلی اینجا درودگر علت مادی چوب علت صوری همون

وضع تخت چهار پایه و پهنا و طول و عرض علت غائی نشستن تمام شد [illegible] علل

پس علت فاعلی هر چه هست جناب خلاق الوجود جل جلاله علت مادی ارکان اربعه

که او از آتش و هوا و خاک و آب باشد و علت صوری اراده خلقت همین [illegible]

نبی و ائمه [illegible] ساخته و علت غائی را مثال جلوس السلطان علی السریر مشهور است یعنی

نشستن پادشاه بر تخت آن پادشاه عرب و عجم پیشوای ما است محمد علیه و علی آله السلام

و وصی او که امام مؤمنین امام المتقین اسد الله الغالب باشد حدیث یَا عَلِيُّ

اَنْتَ زَوْجِي شاهد اینست [illegible] عناصر و امهات و اسطقسات

شجاعت علیه السلام شده الحمد لله که بعد از مساعی بسیار از نوع کلی از
تمهید قصیده حاصل شد شاهد حسن و جمال معنی با هزاران هزار غنج و دلال و انواع
جاه و جلال جلوه افروز گشت جای شادی و محل مبارکبادیست که بی اختیار
این مطلع بخت حقیر که همچون امارد ارم بی شائبه ریش و بروت جلوه نمی کرد اینجا صرف
دارد نوشته میشود مطلع لاؤ عروس مدعا که دو سه ماه کوه عطر سهاک کا
ملو کا کل ده ده آه کو برس گئی اساس دربار کا ملاک واحم الرحماء امام کل وه دلاشاه
که امام و عوام را معنیش اینکه مرتضی علی علیه السلام که بنیاد زمانه مالک و زیاده رحم کننده ست
رحم کنندگان است آنکه بروزن ضراب صیغه مبالغه رحم بروزن افعل اسم تفضیل .
صیغه ایست بروزن فضلا و علما و شعرا و بلغا و فصحا و ندما و غیر ذالک
عبد چطور مالک بنیاد زمانه تواند شد هر چند امام باشد
جوابش آیه لولاک لما خلقت الافلاک ست یعنی جناب سید
ها جل شانه فرموده اگر نمی شدی ای محمد هرآینه نمی آفریدم آسمانها را و حضرت رسالت
فرموده کنت نبیا و الادم بین الماء و الطین یعنی من
نبی بودم و بود آدم علیه السلام در آب و گل و نیز در حدیث صحیح وارد شده که انا
ابو الارواح و الادم ابو الاجساد یعنی من پدر روحهاستم

وه اعلم العلما ودرده هدا كا امام شد يعني آن امام عليه السلام سلك گوهر اسرار

الهي ست وبهترين علامت اعلم صيغه اسم تفضيل به وزن افعل كه جمع عالم

مقصد يعني دانستن ونزديك [illegible] كه در خود اين مختصر ست

برخي از آن بسبيل اجمال نوشته ميشود العلم هو حصول صورة الشيء

في العقل يعني علم حاصل صورت چيزيست در عقل ودو قسم ميشود تصور وتصديق

چنانچه ملا سعد الدين تفتازاني در تهذيب منطق مذكور كرده العلم ان كان

اذعانا للنسبة فتصديق والا فتصور يعني اگر نسبت

داشته باشد تصديق ست واگر نسبت يعني براي نسبت نداشته باشد تصور ست مثلا تصور

يعني خيال زيد كردن بدون حكم اينكه نشسته ست يا خوابيده ست يا عالم يا جاهل يا مسلمان

يا كافر ست پس اينچنين علم تصور ست وهرگاه تصور يعني خيال زيد كرديم مع حكم وچسپاندن

نسبت چيزي بان زيد مثلا زيد قايم يا قاعد يا نايم يا زاهد يعني ايستاده يا نشسته يا در خواب

يا صاحب عبادت ست پس اين علم تصديق خواهد بود زيرا كه نسبت قيام وقعود ونوم وزهد را بزيد

چسپانيديم الهداية اراءة الطريق يعني هدايت نمودن راه ست وهدايت

قسم مراد از جنس ونوع وفصل وخاصه وعرض عام ست جنس آن را ميگويند

كه محمول بر كثيرين مختلف الحقايق در جواب ما هو باشد مثلا فرض كردم شخصي ميپرسد كه فيل

هم میگویند وازین هر چهار سه چیز پیدا شده که آنها را موالید ثلثه مینامند که جمادات و نباتات

و حیوانات باشد در جمادات جبال و معادنیات طلا و نقره و جواهر وازین قسم

در ستی همه داخل است نباتات روئیدنی است انچه از زمین روید

ذی حیات است انکه جان داشته باشد تفصیل این کما ینبغی بطول میکشد مجملاً

تعریف حیوان اینست جِسْمٌ نَامِي حَسَّاسٌ مُتَحَرِّكٌ بِالإِرَادَةِ

یعنی حیوان جسمی است که نمو کننده و دریافت کننده کیفیات و حرکت کننده باراده باشد جسم

چیزیست که قابل ابعاد ثلثه باشد بعد ثلثه مراد از طول و عرض و عمق است کیفیات

چگونگی است وان چهار است کیفیات که گفته میشود یعنی حرارت گرمی و برودت سردی

و یبوست خشکی و رطوبت تری برودت و حرارت را فاعله میگویند

و یبوست و رطوبت را منفعله میگویند از انکه حرارت و برودت اثر میکند

در چیزی دیگر و یبوست و رطوبت خود اثر پذیر میشوند ... کمیت است اینی چندی

... علم طب ... دو قسم است علاج بالکیفیت و علاج بالکمیت ...

اینست مثلاً خون از معمول در شخصی زیاده باشد فصد کرده شود ... مثلاً

در مزاج اصلی حرف اختلافی عارضی شده باشد انجا مفرحات مثل شاهتره و برگ حنا

و عناب وغیره استعمال کرده شود ... و مسهل گوهر ... سرار داور وا ... ار ...

میزنند و میگویند انچه نکنند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر انهاکه ایمان آورده اند

و در حمد الهی و نعت رسالت پناهی و منقبت و معجزات [illegible] الهی مشغول از صنعتی میشود

حضرت شعرا بنظر غور باید سنجید که جناب احدیت جل جلاله هیچکس را از مخلوقات خود قابل

خطاب ندانسته سوال با شعرا دارد و میفرماید فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ

یعنی اگر شما را درین کلام الله شکی باشد پس بیارید یک سوره مانند این در بلاغت

آورده اند در زمان پیشین پادشاهی فرمود امروز در قلمرو ما هرکس که در مدت العمر مصرعی

موزون کرده باشد در حضور ما بخواند و صله بستاند شوخ طبعی که مطلق ربط با موزونیت

نداشت با گروه شعرا حاضر بود پادشاه از همه شان می شنید و در خور کلام صله می بخشید

چون نوبت بان کس رسید گفت من شاعر نیستم پادشاه گفت پس چکاره و چرا با شعرا

امیختی گفت ای شهریار من غاوی‌ام پادشاه پرسید غاوی یعنی چه گفت شعرا را

با غاوون نسبت درست است در قرآن شریف آمده وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ

الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ پادشاه را

این ادا خیلی خوش آمد و دو چندان از شعرا عنایت بحالش کرد [illegible] چیزی را میگویند

که مخصوص در قسم خاص باشد چنانچه ضحک یعنی خنده که خاصًا خاصه انسانست

اغلب که ملائکه یا جنیان را ضحک نباشد [illegible] چیزیست که در آن هم باشد و در غیر آن

وشتر و گاو و خرس و بوزینه و مار و کژدم و موش و آدمی و غیر ذالک از حیات چیست جواب
داده شود حیوان در واقع که بر هر فردی ازین افراد تعریف جسم نامی حساس متحرک
بالاراده صادق می آید نوع آن را گویند که محمول بر کثیرین متفق الحقایق در جواب ما هو
باشد مثلا پرسیده شود که بادشاه و گدا و برهمن و کافر و گبر و مجوس و زید و عمرو و بکر و بهرام
و راما و کشن و فلان و بهمان ایرانی و تورانی و بصری و هندی و شیرازی و اصفهانی
چیست جواب داده شود انسان پس در تعریف انسان هر فردی ازین افراد مذکوره
صادق آمد فصل آن را گویند که جدا بکند چیزی را از چیزی یعنی تمیز دهنده باشد پس نطق
یعنی گویایی فاصل واقع شده است در حیوان و انسان اگر ناطقه نبودی انسان را از
سایر حیوانات رجحانی نبود پس ظاهر است که موجب انسانیت و ما به الامتیاز
همین نطق قوت ناطقه و قوت مقرره هر کس که از دیگران مزید باشد البته جوهر انسانیت
زیاده پرورش شده و هم یقینی است که پایه نظم از نثر بلند تر است رشید ترین نوع
انسان جامع شعرات بمقتضای الشعراء تلامیذ الرحمن [illegible] فخر
[illegible] والشعراء يتبعهم الغاوون الم تر انهم في كل
واد [illegible] وانهم يقولون ما لا يفعلون يعني شعرا را
تعالی [illegible] برداشته [illegible] که به تحقیق [illegible] در وادی قدم

چنان ترسد که مغز دماغش جای وارد شدن سلام شود یعنی مخ دماغش ورم

پذیرد نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ جَمِیعِ الأَمْرَاضِ وَالأَسْقَامِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ

و اهل بیته علیهم السلام وَلَوْ لَنَا آدَمَ یعنی امام مددکار آدم و حوا بوده و مالک مولود

و عالم ارحام است یعنی همیشه آن امام آدم و حوا را مدد نموده است و همیشه مالک بوده است

آنچه را که از اناث است یا از ذکور و دانا بوده است از حقیقت رحم و ارحام جمیع

این دعوی اینکه پیغمبر خدا علیه السلام فرموده أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي

وَأَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ أَنْوَارٍ

شَتَّى یعنی رسول خدا علیه السلام فرموده اولین اول خدا خلق نور مرا پیدا کرده است

و من و علی از یک نور پیدا شده ایم از ارواح انبیا پیشتر روح محمد علیه السلام مبعوث شده است

از اینجاست که در معجزات آورده اند که سلمان فارسی را صد سال پیشتر از بعثت

در دشت ارژن شیری سد راه گشته و مخافت جانی بهم رسیده بود و شخصی پیدا شده

که شیر را کشت و از این صدمه رهانید سلمان چون تحفه دیگر در دست نداشت فی الحال

گلدسته از گلهای آن صحرا درست نموده در جلدوی این احسان پیشکش آورد و آن گلدسته را

مولای من بر سید کلامی که در پیش آمده بود بعینه بلا تغییر بسلمان فارسی نموده سبحان

الله زهی شان و جبروت که سکان لاهوت تابع و مداح آنجناب اند

نیز مثلا **مشی** یعنی راه رفتن گوران ان هم میشود و دریع آنکه حیوانات دیگر باشند

چنانچه برای یاد این شعر گفته ام بیت جنس و نوع و فصل و خاصه عرض عام هست کلیات

خمس شد جمله تمام **قولنا هو الامام و عم الرسول والد**

امام عسکر و کرار و حامل اعلام یعنی آن علی ابن ابیطالب

علیه السلام امام کافه انام و عم رسول یعنی ابی طالب ابن عبد المطلب پدر بزرگوار

آنحضرت اند هرچند عبد المطلب را پسرها بسیار بود مثل حمزه سید الشهدا و عباس و غیره

لکن جناب حضرت عبد الله والد سید الانبیا علیه السلام و حضرت ابی طالب والد مولائی هر دو

از بطن واحد بوده اند عسکر بمعنی پیشوا است بمعنی لشکر کرار حمله کننده حامل

بردارنده اعلام جمع علم بمعنی نشان و در عرب برداشتن نشان علامت سرداریست

قولنا اورا هر کو وادرس مور هواگر ده امام شاد و در هر مورد سرسام کاسه سر سام

یعنی مخالف امام چنانست که اگر طرف داری مورچه ضعیف کرده بداد ش رسد از نهایت

ترس اگرچه مخالف مورچه سام نریمان که پدر کلان رستم سیستانی باشد کاسه سر او

جای دار زدن شدن سرسام گردد تحفکی بدستی اینمطلع ثانی بجدیست که اگر یک جزو

در محاسن این سیاه شود گنجایش دارد سرسام و سرسام تجنیس است سرسام

نزد اطبا ورم دماغ است دو قسم میشود یکی خرخش و دوم قرانیطس یعنی سام نریمان از مورچه

وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ يعني گفته شد اي زمين در كش
اب خود را واي آسمان موقوف كن بس است و گلو بها از خود مريزان و بر طرف شد
طغيان آب و قضا كرده شد امر و بر آمد كشتي نوح بكوه جودي الى الآيه و در ايام
طفوليت كه بخواندن ابجد هم نيا موخته بودم و اسلام و كفر را از هم تميز نميشدم اعتقاد
كلي از اين فقره يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي داشتم و بخود
ميگفتم اين كلام بلاريب كلام الهي است و بلاغتي دارد كه وراى طاقت بشريت قطع نظر
از اينكه مسلمان و مسلمان زاده ام و مادر و پدر من مسلمان اند احياناً اگر خدا نكرده
در ملت ديگر مخلوق ميشدم و اصلاً بهره از تركيب نحوي عربي و فارسي نميداشتم
و ناخوانده محض ميبودم تا هم بمجرد سماعت اين بلاغت يقيني صادق و رجوع ذاتي
با امر اسلام ميشد و قطع نظر از فصاحت و بلاغت و محاسن و معاني كلام و زبان
و شفقتين را در صين قدرت اين جستنيد لذتي مي آيد كه در هيچ فواكه و حلويات متصور
نشود و بهنگام خود و سالي صورت كشيده شدن آب و بشكاف هاي زمين و صداي گذرائي
آن بنوعي بهره كر ميشد كه حقايق كماهي طوفان تحت الاعين بر تو ظهور مي افكند
در هنگامي كه بهره از علم نداشتم و در دقايق جميع بلاو فرق متفكر ميشدم تشكيك چند
در چند در پيش مي آمد كه عقل بهيچگونه از نقل تسلي پذير نمي شد تا وقتيكه معني آيه كريمه

مطر ده کوه هم کا علوم کا و امامت دم هلاک ها آل محمد و ارحام مطر ابر باران

باشد هم جمع همت و ... جمع علم ... دریا ... مددکننده و الد حام

یعنی پدر حام که عبارت از نوح علی نبینا وآله و علیه السلام باشد حاصل مدعا اینکه

آن امام باران کوه‌ها و دریای علمهاست و شده است وقت مشرف شدن

غرق نجات بخشنده نوح علیه السلام چندین اولاد داشت از آن زمره مشهور

همین سه پسران اند حام سام یافث و رای آن پسری بود که کنعان نام داشت

نوح گفت يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ یعنی ای

پسر من سوار شو همراه ما و مباش همراه کفار قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ

يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ پسرش گفت شتابت که منزل گیرم بر کوه که مرا نگهبان

باشد از شور و طغیانی آب قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ گفت نوح علیه السلام

... نگهدارنده نیست امروز وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ

مِنَ الْمُغْرَقِينَ و حایل شد در میان شان موج پس گشت پسر نوح از زمره غرق

شدگان اللَّهُمَّ احْفَظْنَا مِنَ الشِّرْكِ وَالْغَرَقِ وَالْحَرْقِ از همین جاست

آیه کریمه قوله تعالی يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي

وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

داور کلسام ... دقیقه از دقایق صیغه که درین شعر جمع شده اند گذاشتم ... ایرانچه

دقیق مانده ست این لغت ... بضم الالف و سکون اللام بمعنی آن از ضمایرست

که عربی ان هُوَ و فارسی آن آن و هندی وه باشد شُول بضم الشین و سول

بضم الالف الشین ... بضم الباء الموحدة و سکون الواو ... و اُشُو

بضم الشین والالف نیز مرادف ... ست ... بضم الکاف

و سکون الراء المهملة و ضم الکاف الفارسی و ضم اللام و سکون الکاف

بمعنی خوبصورت ... بضم الکاف و الراء المنقوطة و کسر الشین المنقوطة

و سکون الیاء ... بکسر الجیم الفارسی و بکسر الراء و سکون الیاء و کسر

اللام و سکون الکاف ایضاً مرادف ... ست یعنی کوزکو لوک

... نخشی و کوزو ل و چر یلیک ... لفظ بمعنی خوب و پاکیزه مستعمل میشود

... بضم الکاف و سکون اللام و ضم الکاف الفارسی و سکون الواو

بمعنی خنده که عربیش ضحك و هندی هنسی می شود می اید ... بفتح الالف

و فتح الراء غیر المنقوطة و فتح هاء الهوز بمعنی لفظی می اید که عربی آن فی و فارسی

آن در و هندی ان میں میشود لیکن محاوره اتراک بدین نمط ست که این لفظ را

بعد از لفظ می آرند مثلاً ... یعنی خنده در بخلاف عربی که فی الضحك خواهد بود

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ زنک کدر از این تجزر ... و بمقصد رسانند و فکر شد که راستی این را گویند احتیاج معجزات هیچ نیست مدعا اینکه همین فرق است میانه ما و شما که جبرئیل حکم خدا تعالی بطرف من می آرد وکلمه اشهد ان محمدا عبده ورسوله بسیار خوشم می آید بلکه موجب اسلام من همین فقره است که صداقت ازین جلوه گر است هیچ معجزه و دلیلی و برهانی نمیخواهد قَدْ لَنَا هوا مستهل آمال اهل عسر و رهاننده سرور والده و الد و دل اعمام یعنی آسان کننده آرزوهای اهل تنگی و موجب خوشی مادر و پدر و عموها مستهل صیغه اسم فاعل آمال جمع امل واحد بمعنی آرزو اعمام جمع عم واحد عسر تنگی بمقابله یسر که فراخی باشد ان مع العسر یسرا ازینجاست چنانچه پیشترا باین قسم موزون کرده بودم بیت خور مشو از تنگی اگر فرط عسر گفت بقران خدا ان مع العسر یسرا رباعی طبع زاد خود و خوش موقع یاد آمده است نوشته میشود این است بیت کریم که مدام دیده ات پر آبست و از سوز درون جان و دلت پر تابست ز اشیا میشود مقصودت خوش باش خدا مسبب الاسباب است قَدْ لَنَا معلم ملک سدره بسر و مسعود مکمل صدر مصطفی مکمل صوام یعنی آن امام ادشاه و فرشته سدرة المنتهی و سرنگ دار

و زینت بخش مصدر و کامل کننده روزه است معلم اسم فاعل مصدرش تعلیم
از باب تفعیل تصریفه علم یعلم تعلیما فهو معلم معود صیغه اسم مفعول مکمل
اسم فاعل تکمیل از باب تفعیل [illegible] جمع صوم بمعنی روزه فی الواقع که صوم و صلوة
حق علی ابن ابیطالب علیه السلام است میفرمود سه چیز خوشم می آید اَلصَّوْمُ
فِی الصَّیفِ وَالاِکرَامُ لِلضَّیفِ وَالقِتَالُ بِالسَّیفِ
یعنی روزه گرفتن در تابستان و بزرگ داشتن مهمان و جنگ کردن با شمشیر سبحان
الله [illegible] سیر کن گوئیا شمایل صورت مطهر ازین فقرات ذو الفقار
بدست متمثل میشود [illegible] هوا معطر و گل مشک و ره ارم آب [illegible]
در او سکا گلکده روح حور و روح مدام معنیش ظاهر لطف نقش انکه تعریف
جلوه گاه آنجناب میکنم و میگویم در جائیکه قدم مبارک مولای من رسیده است
هوای آنجا از مس کردن پای معطر و گل مشک و راه مانند ارم شده است و دروازه
خانه اش که اهلبیت نبوت را موضع بود و باش است گلشن انبساط افزای حوریان
و فرشتگان است زهی خاکپای بو تراب که جناب سید الشهدا گوشواره عرش
اعظم در تعریفش میفرماید نظم اِذَا مَا عَینِی رَمَدَت
فَکُحلِی تُرَابُ مَسَّ قَدَمَ اَبِی تُرَابِ هُوَ البُکَاءُ فِی

وبخلاف فارسی که در خنده میشود پس حاصل مدعا این است که در عربی فی مقدم و ضحک

متاخر است علی هذا القیاس در فارسی هم در مقدم و خنده متاخر خواهد بود و در ترکی

بخلاف این چنین است که [illegible] در کوله میشود یعنی خنده در که ما آتش همان در خنده است

و حذف الکاف ایچنده بکسر الالف [illegible] و [illegible] بکسر الالف است مثال [illegible]

[illegible] یعنی در صندوق گذاشتم [illegible] یعنی در میان

این چیزی نیست [illegible] باید دانست که مینویسند ایچره

بالف المکسور و سکون الیاء و الجیم الفارسی و فتح الراء و سکون هاء الهوز

و میخوانند [illegible] الف مکسور جیم فارسی ساکن را مفتوح های هوز ساکن پس

معلوم شد که در ترکی اکثر یه اعراب بحروف است چنانچه برای یاد داشتن در بیان

رسم خط ترکی دو سه شعر موزون کرده مینویسم تا مستحضر باشد و قاری را حقیقت

نباشد همین قاعده را ملحوظ باید داشت بیت حالیا موزون نویسیم

در بیان رسم خط هم ز اسلوب نوشتن آنچه هست در غلط گر چه باشد مراد

گر [illegible] را در [illegible] خواهی نویسی ثبت کن [illegible] را لفظ [illegible] چنین

[illegible] بنویس ای عزیز کن رقم بیلم بیلم را و در کیدم گیدیم نیز هرگاه این

صیغه در رسم خط ترکی فراغت کرده شد ضرورت داعی شد که الفاظ روابط و حروف

حسن لطف این است که منقوب روح حق میشود هرگاه خود را روشن نماید بچنین

صورت ظاهر میشود روح بضم الراء نام فرشته ایست و عند البعض اسم

جبرئیل علیه السلام است در سوره انا انزلناه فی لیلة القدر آمده

تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ مسلم او سکو نساده

رسول اکرم کان عماد علم و درحلم و احکم الحکام یعنی مسند خلافت رسول

باستحقاق مسلم آنجناب و عماد علم و در حلم و حاکم ترین حاکمهاست

اعلم ... تفصیل ... جمیع حاکم الحق بعلی را آنجناب عالم بلکه مظهر

و صاحب علم لدنی است اگر از اقسام علم حضوری و حصولی و غیره برخی بسر الی

غیر النهایه میشود لاجرم اشهب خامه را عنان کشیده از جولانی دست بردار شدم چنانچه یکی

علم نحو هم از آنجناب است همین دو سه کلمه ارشاد شده بود که ماخذ علم نحو است اَلْفَاعِلُ

مَرْفُوعٌ وَالْمَفْعُولُ مَنْصُوبٌ وَالْمُضَافُ اِلَيْهِ مَجْرُوْرٌ

یعنی فاعل را پیش میشود و مفعول را زبر می آید و مضاف الیه را زیر مثالی فرض کنم

که ... آید مثلاً گفتم ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا یعنی زد زید عمر را ضرب

فعل زید فاعل عمرو مفعول فعل با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه شد پس زدن

المحراب ليلا هو الضحاك في صف الحراب

بلا ریب مقوله حسین ابن علی علیه السلام است خاصیت دارد هر کس بعد از نماز تجربه بر اصابع دیده بر چشم های خود مالد و بدمد نور بصر از آن شخص کاهی نمیرود و هیچ صدمه در چشم رخی نمیرسد و اگر احیاناً ضربتی یا بیماری صعب عارض شود از برکت این کلام امام علیه السلام زود بر طرف میشود چنانچه این عاصی پر معاصی هم این عمل میکند چنانچه در قفا اصفهان آباد بیماری عجیب که ممکن البرء نیست عارض حال شده بود از تصدق مداومت همین نجات یافتم معنی اینکه حضرت امام حسین علیه السلام میفرمایند دو تکه حدقه چشم رمد نپذیرد پس سرمه من خاکیست که مس کرده است قدم ابا تراب آن ابا تراب که بسیار گریه کننده در محراب است وان ابا تراب که بسیار خنده کننده در صف جنگ است از اینجا اعتقاد و محبت آنجناب با پدر آنجناب خود بفهمید که چقدر بوده است و دیگر تحفگی این شعر این است که درین صنعت بی نقطه چه قدر الفاظ مناسب تجنیس معانی مجتمع شده اند [illegible] اسم مفعول از باب تفعیل است معطر

يُعَطِّرُ تَعْطِيرًا فَهُوَ مُعَطِّرٌ وَعُطِّرَ يُعَطَّرُ تَعْطِيرًا فَهُوَ مُعَطَّرٌ الامر منه عَطِّرْ والنهي لا تُعَطِّرْ [illegible] بمعنی فرحت

در قرآن شریف آمده است فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ و در ای این

یعنی غیر منصرف آن را گویند که در آن دو علت باشد یعنی دو سبب شد از علت نه گانه بر نه علت

مذکوره را در یک شعر موزون کرده گفته ست شعر وَهِيَ عَدْلٌ وَوَصْفٌ وَتَأْنِيثٌ

وَمَعْرِفَةٌ ثُمَّ عُجْمَةٌ ثُمَّ جَمْعٌ ثُمَّ تَرْكِيبٌ وَالنُّونُ زَائِدَةٌ

مِنْ قَبْلِهَا أَلِفٌ وَوَزْنُ الْفِعْلِ هَذَا الْقَوْلُ تَقْرِيبٌ این را از شرح ملا

و غیره تحقیق کنند اینجا بسبیل اجمال آورده شد بنده را غرض از اعلال تسعه غیر منصرف که مذکور شد

جمع بود مکرر از عدل که مقدمة الجیش اعلالست مثالش نحویان لفظ عمر را می آرند و میگویند معدول

شده است از عامر طاهر [illegible] که شیعی مذهب بود رحمة الله علیه در قصیده منقبت این لطیفه تعریضاً

غیر موزون کرده است باین قسم عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط ست زانکه این مسئله معلوم شد

از انواع قبل عُمَرْ اسم مفعول بمعنی اراده کرده شده از ارباب اقبال تعریفه اراده

یرید ارادة فهو مرید واُرِیدَ یراد ارادة فهو مراد حمام کبوترست

ده مرد مکرر اراده دو گروه احد والا در همه عالم تحریک اعلام مستنبط از قصه جنگ احد

مجملاً اینکه ابلیس لعین آواز داد که قُتِلَ مُحَمَّدٌ یعنی بسبب اعدا محمد علیهم السلام کشته شد

حمزه سید الشهدا از ضربت وحشی شربت شهادت چشید همه اصحاب جناب رسالت پناه را

گذاشته سراسیمه گریختند و دندان مبارک شهید شد و حلقهای زره رخسار مبارک را جا بجا

مجروح ساخته رجز که این بود وانحضرت میفرمود أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ

جاء في غلام زيد یعنی آمد غلام زید ... که زده شده ... منصوب ... عامل این ... است

زید مضاف الیه مجرور شد زیرا که اضافه غلام به زید ... فعل نون ... ضمیر متکلم

مفعول غلام مضاف زید مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خود فاعل فعل شد فعل با فاعل

خود جمله فعلیه شد ... کل کلاه ... سر ... داد ... تمام

آمد ... حمام * معنی این شعر بسیار ظاهر است هیچ احتیاج شرح ندارد هیچ کلمه در ترکیب

... اینجا نشان نیست که وادی دیگر بیاید مگر عدل که اینجا معنی انصاف است و از فعل ... منصرف

... غیر منصرف چیست پس بدان که اسم دو قسم است منصرف و غیر منصرف

آن ... عمل عامل قبول کنند ... متغیر شود از حرکات ثلثه یعنی رفع و نصب و جر اگر عامل

... مرفوع و اگر ناصب باشد منصوب و اگر جار باشد مجرور مثل ... زید کتابا في الدار

... زید ... باینکه فاعل ... فعل است ... مرفوع ... بجهت اینکه مفعول فعل

منصوب شد و دار بسبب اینکه در عمل جار است مجرور شد في از حروف جار است ... صاحب

مایة عامل در یک شعر موزون کرده ... با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ خلا رب حاشا

من عن على حتى الى * غیر منصرف آن را گویند که عمل عامل قبول ... [illegible]

... مشهور است * [illegible] ... جمع ... ثم ... [illegible]

كَتَكَوُّنِ الْأَعْضَاءِ مِنْ كَثَافَتِهَا يعني مانند پیدا شدن اعضا از كثافت اينكه روح اراده

ميكنيم ما اطبا نفس ناطقه را چنانكه اراده كرده ميشود بآن در كتب الهيات حكما كه آنها

حكمت را سه قسم كرده اند الهي طبيعي رياضي بلكه اراده ميكنيم ما اطبا بآن روح جسم لطيف

بخاري باشد كه حاصل ميشود از لطافت اخلاط اربعه يعني سودا و صفرا و بلغم و خون چنانكه

اعضا از كثافت آن اخلاط اربعه حاصل و برومند شوند و عند الحكما ثابت شده

هُوَ الْإِمَامُ وَأَهْلُ الْوَلَاءِ عَسْكَرُهُ هُوَ الْمُطَاعُ وَهَادِي

أَهْلِ كُلِّ كَلَامٍ يعني آن مولا امام است و اهل دوستي لشكر اوست و آن امام اطاعت

كرده شده جن و انس و راه نماينده است براي اهل اين سخن هُوَ مبني آن ضمير مذكر غايب است

همه ضماير چهارده اند هُوَ هُمَا هُمْ هِيَ هُمَا هُنَّ أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ

أَنْتِ أَنْتُمَا أَنْتُنَّ أَنَا نَحْنُ هُوَ آن يكمرد ضمير واحد مذكر غايب هُمَا

آن دو مرد و آن ضمير تثنيه مذكر غايبين هُمْ آن سه مردان يا همه مردان ضمير جمع مذكر

غايبين هِيَ آن يكزن ضمير واحد مؤنث غايبه هُمَا آن دو زنان ضمير تثنيه مؤنث غايبتين

ضمير تثنيه در تذكير و تانيث هيچ فرق ندارد هُنَّ آن سه زنان يا همه زنان ضمير جمع مؤنثه

غايبات است أَنْتَ تو ضمير واحد مذكر حاضر أَنْتُمَا شما دو كسان ضمير تثنيه مذكر حاضرين

أَنْتُمْ شما سه كسان يا همه كسان ضمير جمع مذكر حاضرين أَنْتِ تو يكزن ضمير واحد مؤنثه حاضره

أَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ درین حالت اسد الله الغالب را دید که شیرانه حمله میکرد و چون رمه گوسفندان صف اعدا را برهم میشکست حاصل که آن جنگ محض از تأیید ایزدی و زور بازوی غضنفری حیدر بجنین حادثه عظیم فتح شد حقیقت اینست که علی ابن ابی طالب علیه السلام در دو کوه احد معرکه آرای کرده است که اگر بجای هر موی تن در بدن آدم صد هزار زبان شود تا هم کما ینبغی تعریف زاید التحریر والتقریر است

مُحَرِّكُ حرکت کننده اسم فاعل از باب تفعیل است تصریفه حَرَّكَ يُحَرِّكُ تَحْرِيكًا فهو محرک

أَعْلَام جمع علم است علم کوه را نیز میگویند یعنی کوهها مدعا اینکه آن امام در جنگ ... بحدی مساعی بکار برد از قوه بفعل آورد که گوئی کوه احد چه همه کوه ها را بحرکت آورد

قولنا امام حور و ملک ماهر علوم رسل است سرور روح محمد موسس اسلام

عُلُوم جمع علم **رُسُل** جمع رسول **رُوح** یعنی جان **مُؤَسِّس** صیغه اسم فاعل از باب تفعیل تصریفه اَسَّسَ يُؤَسِّسُ تَأْسِيسًا فهو مُؤَسِّسٌ یعنی آن امام بنیاد کننده بنای اسلام است لیکن روح نزدیک اطباء سه روح است روح حیوانی وروح طبیعی وروح نفسانی دل محل روح حیوانی وجگر محل روح طبیعی و دماغ محل روح نفسانی است **قرشی** در موجز آورده **أَمَّا الْأَرْوَاحُ لَا نَعْنِي بِهَا النَّفْسَ النَّاطِقَةَ كَمَا يُرَادُ بِهَا فِي الْكُتُبِ الْإِلٰهِيَّةِ بَلْ نَعْنِي بِهَا جِسْمًا لَطِيفًا بُخَارِيًّا يَتَكَوَّنُ مِنْ لَطَافَةِ الْأَخْلَاطِ**

منور میشود **صَائِلُ** اسم فاعل است بمعنی حمله کننده از صَوْل مضارع آن باشد
چنانچه میزان گفت **يَصُولُ زَيْدٌ عَلَى عَمْرٍو كَمَا يَصُولُ السَّبُعُ عَلَى**
الظَّبْيِ یعنی حمله میکند زید بر عمرو چنانکه حمله میکند درنده بر آهو فی الواقع حق جل وعلی
برای همین ضرغام علیه السلام آفریده شده یاد می آید از غزوات بدر و خندق وغیر ذالک
که چون مساعی امور دینیه در حضرت جناب سرور کائنات ازان امام مشاهده شده که تفصیل
موجبه او باطناب می کشد ترکیب این شعر نوشتن چندان ضرور نیست قولنا **مُطَهَّرٌ**
حَرَمُ اللّٰهِ أَصْلُ مَوْلِدِهِ پاک است درک او لا محاله در احرام معنیش اینکه
آن پاک و پاکیزه از اصلاب طاهره و ارحام شامخه از آدم علیه السلام گرفته تا عبدالمطلب وحضرت
ابی طالب اند که والد ماجدش باشد و فاطمه بنت اسد که والده ماجده اش بود کریمه
الطرفین است و کعبة الله که خانه خدا تعالی و مسجود انبیا است جای تولد او است
سُبْحَانَ اللّٰهِ چون مریم مادر عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام در وقت میلاد قریب
رسید ملکی از ملائکه پیغام رسانید که ای مریم بخانه شو که اینجای جای عبادت است نه محل
ولادت و هرگاه فاطمه بنت اسد رحمة الله علیها آثار زائیدن شروع گشت احکام
جل جلاله صادر گشت که بسعادت طوف کعبه برو چنانچه فاطمه بنت اسد بهمان احوال
بنا بر طواف بخانه خدا شده درد زه چنان غلبه کرد که خود نتوانست نگهداشت

اَنْتُمَا صیغه شما دو زنان ضمیر مثنی مونث حاضرتین در تانیث و تذکیر فرق ندارد اَنْتُنَّ شما همه زنان
یا همه زنان ضمیر جمع مونث حاضرات أَنَا من ضمیر متکلم واحد نَحْنُ ما ضمیر متکلم مع الغیر
تثنیه و جمع مذکر و مونث ترکیب این شعر عربی اینست هُوَ مبتدا الْإِمَامُ خبر مبتدا
با خبر خود جمله اسمیه شد وَاو حرف عطف أَهْلُ مضاف الْوِلَاءِ مضاف الیه
مضاف با مضاف الیه خود مبتدا شد عَسْكَرُ مضاف هٗ مضاف الیه مضاف با مضاف
الیه خود مبتدا شد مبتدا با خبر خود جمله اسمیه شده معطوف شد بر جمله سابق شُو
مبتدا الْمُطَاعُ خبر وَاو حرف عطف هَادٍ بنابر عطف نیز خبر الْأَنَامِ
بنابر كُلِّ مجرور مضاف أَهْلِ مضاف الیه أَهْلِ مضاف كَرَمِ
مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خود مضاف الیه مضاف شد مضاف با مضاف الیه خود
مجرور جار شده متعلق با ... شده نیز معطوف نیز خبر شد مبتدا با خبر خود جمله اسمیه شده
معطوف بر جمله سابق شد هُوَ الْإِمَامُ لِكُلِّ الْوَرَى
هُوَ الْأَعْلَى مُكَرَّمٌ أَسَدٌ صَائِلٌ مَعَ الصَّمْصَامِ یعنی آن
علی ابن ابی طالب امام است برای کافه انام و آن برتر است بزرگ است شیر دلاور است
حمله کننده است با ذوالفقار و سه خوبیش حاجت بیان ندارد اگر چشم انصاف
بینا باشد حُلْيَةٌ شَرِيفٌ تَحْتَ الْأَعْيُنِ كَالشَّمْسِ عَلَى الْأُفُقِ

که قسیم النار و الجنة و مالک دار السلام و اصل اهل بیت رسالت و اس عدل و سردار

همه خلایق و مدار المهام سرکار ولایت حدیث وارد شده یا علی انت منی

بمنزلة هارون من موسی یعنی ای علی تو از من آنچنانی که هارون بود از موسی بود

عز من قائل علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی

المصطفی حقا امام الانس و الجنة در تاریخ اعثم کوفی مرقوم است چون

آنجناب از جنگ جمل مظفر شد محمد ابن ابی بکر را بنزد ام المومنین عایشه فرستاد برای اینکه

بمقتضای وقرن فی بیوتکن رو بجانب مدینه منوره آرند و رای طنز و طعن مفید

مدعا نشد ثانیا برادر خود عبدالله ابن عباس را برای همین متعین فرمود مکابره عظیم پیش آمد

و سلسله کلام تا دور کشید خود آنجناب تشریف ارزانی فرمود هیچ موثر نگشت من بعد

حسن علیه السلام را گفت ای پسر برو بنزد عایشه و بگو آنچه شد شد اکنون صلاح در آنست

که رخت سفر بربندی و بمدینه رسول شوی و اقامت ورزی در آن بقعه اگر قبول کند

فبها و نعم و الا بگوشش بگوی پدرم گفته است اگر همین ساعت بلا توقف سوار نشوی و رو

بجانب مدینه نیاوری من ترا طلاق دهم که از حباله نکاح محمد علیه السلام بیرون آئی آنگاه

ترا هیچ شرفیتی نباشد و اطلاق لفظ ام المومنین از تو ربوده شود القصه حضرت امام حسن علیه السلام

در وقتی وارد میشوند که ام المومنین سر خود را شانه میکند و موی سر را می بافد از یک جانب

مولای ما اسعد ابد الد... هما نجا متولد گشت عزت قال طفلیکه نجانه خدا شد

بابت رسول که خدا شد خوبی این شعر در نوشتن نمی اید جهت و چیزی که دارد

نهفته است صلعم واقع شده اول مصرع عربی بدان درستی ترکیب نحوی

که کلام عجمی معلوم نمیشود بکمال بلاغت و بلندی معانیست و مصرع ثانیش که ا

دکه او لا محاله در احرام فارسی دارد که سوای جماعه میرزایان دهر که از زمره

مستعاره این رباعی استاد باشند رباعی مکو این از نفت که بدلبری سیه مشهورست

حرکات قلبی وجود مغرورست رخسار بهار لو قراگوز نو چشمه درتیره

خلوخیالت مشهورست بفهم احدی خوبی این کما هی درنمی گنجد الحمد لله

تعالی علی ذلک قول لنا دراصل مالک دارالسلام و اصل اصول

... دلدل و سرو ارکل مدار مهام ایها السامعین انصاف شرط است حق

پوشیدن ... شستگی و رفتگی و بیباختگی و عالی و ماغی این شعر را در رسید

که درین صنعت بی نقط از فیضان سماوی بچه طور پرتو ظهور وافر اسرور افکنده دو

شعر فارسی در تعریف صفای این شعر گفته در معنی سفته ام ... علامت

غلام صورت ... حور عین کنیز ... این شعر ... یوسف مصریست ای عزیز بیخال و خط

و نقطه چو نو خیز امردست آخر بگوی که طور است با چه چیز معنیش بر ظاهر بیان واقع

که بدون اجازت او هیچ کس داخل جنت نشود و اصل اصول اینهمه که ائمه معصومین حجت

مهدی قائم منتظر که پیشوای عیسی ابن مریم علیه السلام خواهد بود است اندرین مسئله فریقین را

اختلافی صورت بندد زیراکه مهدی از اولاد فاطمه علیها السلام خواهد بود اکثریه نزد

حنفیین بطور دیگر است که مهدی از زمره سادات خواهد شد نام پدرش عبدالله و نام

مادرش آمنه موافق والدین رسالت پناه علیه السلام خواهد بود و هنوز متولد نشده است

بخلاف مذهب اثنا عشری که اتفاق ایشان است مهدی علیه السلام پسر جناب حسن عسکری

بن علی النقی بن محمد التقی ابن علی ابن موسی الرضا الضامن الثامن است و غیبت کرده

موجود و قائم نشسته انتظار وقت موعود میکشد که وجود زمانه بی یکی از ائمه معصومین

از محالات است ظرفه لطیفه اینست روزی از روزها سیدی از علماء اهل السنت والجماعت

مذکور حضرت صاحب الامر والزمان موافق عقیده خود برآورد گفتم اگر اینچنین است که از

اولاد یکی از سادات بنی فاطمه مهدی خواهد بود معاذ الله پس شما هم سید هستید میتواند شد

پسر شما مهدی باشد بخشونت تمام گفت مستبعد نیست چه مانعی دارد که مهدی پسر من

باشد بمجرد سماعت این کلمه زخرف دست ها سوی آسمان برداشته گفتم الله الله المینا

الحال مرتبه صاحب الامر والزمان خلیفة الرحمن امیر الدیان امام الانس والجان

نزد این فرقه بجایی رسیده که مولوی ظلانی سید جرده باین خلق مکشر و شما ...

هنوز فراغ تماما نکرده و کتاب دیگر نیز ساخته ست و بسیاری از مشاهیر زنان در گرد ا کرده
او نشسته در شکایت امیرالمومنین مشغول است **قُرَّةُ الْعَیْنِ رَسُولِ فرزندِ**
بَتُول پیغام میرساند **اُمّ الْمُؤْمِنِینَ** اصلا التفات نمیکند و میگوید هرگز نخواهم
رفت اخر الامر حسب الحکم چیزی در گوشش میگوید بمجرد سماعت یکجانب سر شانه ناکرده
بکمال اضطرار میگوید اسباب سفر مهیا آرند که سوار میشویم زنانی که حاضر بودند می پرسند
ای ام المومنین اینچه ماجراست امیرالمومنین علی محمد ابن ابی بکر برادر ترا و عبدالله
ابن عباس را برای همین فرستاد با نواع خشونت جواب دادی و گفتی نخواهم رفت
عاقبت خود تشریف آورد چقدرها که فهمانید اصلا قبول نکردی از گفته کودکی باین همه
انکار و اصرار دفعةً واحدةً بر رفتن چنان مستعد شدی که یک جانب سر نابافته سوار
میشوی آخر این چه چیزیست اولا هیچ جواب نمیداد چون آنها بسیار قسم ها دادند
گفت روزی از روزها در حضور پیغامبر علیه السلام میانه ما و علی گفتگوی شد دراز کشید
عاقبت سرور کائنات فرمود **یا عَلِی** ترا بر ازواج ما اختیار است هر کدام را خواهی
طلاق دهی هرگز اراده نداشتم که بروم اکنون چون این پسر پیغام پدر خود اینچنین آورد
فرمودن رسول علیه السلام مرا یاد آمد بخود لرزیدم حالا ناکام سوار میشوم هرگاه مولای مید
اینقدر اختیار داشته باشد که از ازواج مطهرات هر کدام را خواهد طلاق دهد آیا میتواند شد

اَضَلُّ السَّبِیلِ بود میرزا سبحا نقی بیک متخلص با عجب حاضر بودند گفتم
معنی حین یرون العذاب همین است اوقتیکه خواهند دید عذاب را یا چیز دیگر گفته
همین گفتم پس حقیقت کدام یکی ثابت شد خجل شده گفت ورق ایطرف ازطرف
میشود اینچنین حرکات محل اعتماد نیست از شما هم همینطور خواهد برآمد قصه مختصر
بدرستی هرچه تمام مصحف مجید را از دست آقا قید بشش بزور کشیده گفتم اکنون
متن تفئول میکنم بار الها این همان قرآنست که بواسطه امین وحی حضرت جبرئیل بر محمد
حبیب خود علیه السلام فرستاده اگر مرتبه علی ابن ابیطالب بنده برگزیده تو باشد
زیر سر صفحه برآید لفظ **عَلِیُّ الْکَبِیرُ** برآمد گریه کنان شکرانه
جبین بالسجده این عطیه عظمی و نعمت کبری بر زمین مالیده بسلک نظم کشیدم نظم

کشت معارض من دوش بصد پیچ و تاب ؛ خارجی گبیشی خانه دینش خراب
گفتمش ای بوالفضول زآتش دوزخ بترس ؛ بگذر ازین قال و قیل از چه نفاق و عتاب
دوستی اهلبیت هست از ایمان دلیل ؛ این متعارف بود خوانده اندر کتاب
چونکه شنید این سخن رنگ پرید از رخش ؛ آمده در لرزه و کرد معاتب خطاب
گفت نجس تر ز رفض نیست پدیدی بدهر ؛ بلکه ازان پاکتر خوک و قمار و شراب
حضرت صدیق را او رفاقت بغار ؛ بود عمر همچنان داور والا جناب

دعوی میکند که اگر پیغمبر باشد چندان بعید نخواهد بود اَلْخَبِيثَاتُ اَلْخَبِيثَاتُ
بسیار از این جماعه از این حرکت زهرخنده نموده سکوت ورزیدند در شاه جهان آباد
وقت نواب نجف خان ذوالفقار الدوله عجب اتفاق شد مولوی سید محمد علی نامی
بعهده تعلیم برادر خورد من معین بود که گاه گاه اختلاط مذهب میانه ما هم میشد روزی
از روزها گفت بدترین اصناف خلایق فرقه ضاله روافض ست گناهی بیشتر از رفض
نیست بلکه ارتکاب خمر و خوردن خوک و قماربازی در مقابله این هیچ رتبه ندارد
دفعتاً رگ هاشمی بجوش آمد و لرزه براندام من طاری شد چنانکه در خود نماندم
گفتم با مولوی که تا کی تعریض میکنی امروز فیما بین مباهله کنیم گفت شما را چه یارا
که با ما مردم مباهله کنید چه طور مباهله میخواهید گفتم تفئول از کلام الله کنیم برین
ترتیب که بار خدایا اگر مذهب من برحق باشد از سر صفحه آیه رحمت برآید و اگر دین ما
خلاف رسول باشد آیه عذاب برآید یا فتنه شود تا آنچه حق باشد آشکارا گردد بایه تشکیک درمیان
نماند رو بقبله بانواع خشوع و خضوع جانبین وضو نمودیم اول مولوی صاحب
بآواز بلند این الفاظ گفته فال گشودند الٰه العالمین اگر رتبه صدیق اکبر و حضرت
فاروق و جامع القرآن باشد در جواب آن آیه کریمه از سر صفحه برآور که سخافت منکرین
لین را برملا باشد لفظ حِيْنَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ برآمد و بعد و سقط

شده اند گفتم بسیار چیزهاست که ایراد آن فیمابین مناسب نیست مبادا ملالتی عارض شود

گفت اگر شما نعوذ بالله تبرا کنید تا ببینم چه نحو اهم برد زیرا که مرشدزاده و آل رسول نیز

گفتم هرگاه این چنین است اکنون بشنوید موجب عداوت ما با خلفاء راشدین اسلام

است که ایشان حرمت سیدة النساء بتول عذرا بضعه رسول خدا و اهلبیت که هر دو شعبه قطع نظر از اسلام

مروت چه نسبت که دیگر مجوسی و زنا و قتل و فجار هم پاس آن از لوازم انسانیت حکم

ابوبکر و عمر و عثمان به شام و مصر و روم و کوفه و بصره و مدین و جزایر و دیار فارس و سایر ممالک

از باعث محمدیه والا اسلام بود یا از وراثت پدرهای ایشان ابو قحافه

و خطاب و عفان بدولت کسیکه اینچنین تحشم و کروفر حاصل شده باشد و چرا او

همین بابت که ایشان کردند بد عقیده است که شما مردم راست سبحان

الله با اینهمه میپرسید که آنها و اتباع آنها چه کردند غصب خلافت از آن

حضرت بعمل آمد با جد و ابادی که میدانید اتباع او نیز معاویه و یزید و مروان

آنچه تره و خیره و خدمتگذاری اهلبیت نمودند ظاهرست زیرا حق پوشی و عداوت زکیه

خود بالفعل صورت می بندد معاویه ملقب بخال المؤمنین شد بنا بر این

که با علی جنگها کرد و این لقب محمد بن ابی بکر ابن خطاب نیافت زیرا که از رفقاء

حضرت علی بود از آنجا که ام حبیبه بنت ابی سفیان

حضرت عثمان که بود تابع وحی خدا ؛ مدحت او چون کنم خسرو زرین رکاب

گفتمش این مصحف است ما و تو هر دو بهم ؛ فال گشاییم ازین باش مکن اضطراب

بهر بزرگان خود ملتجی از حق شویم ؛ حسب مراتب رسد در خور هرکس جواب

فاتحه خواند و گشود او چو کلام مجید ؛ دفعتا این آیه خواست چین برون العذاب

لفظ افضل السبیل آخر این آیه بود ؛ دید و کشید انفعال سوخت دلش چون کباب

گفت دگر بار هم بهر علی هم گشا ؛ آنکه تو پنداریش شافع یوم الحساب

لفظ علی الکبیر آمده در فال من ؛ خواند چو انکار چی آب شد از حجاب

حرمت جان نبی بهر حسین و حسن ؛ شاه نجف از کرم روی از اینها متاب

ایضاً برگزیده عصر خود شخصی از آشنایان ماست مرد خوش همت خوش سیرت بی کدورت خوب بصورت با مروت سخا معروف بجمیع اوصاف موصوف بنا بر اینکه عقیده تصوف داشت چندان متعرض مذاهب نمی شد روزی بمن گفت شما اولاد پیغمبر هستید خلفای ثلثه اصحاب جد شما بودند شما را این همه عداوت آنها نمی شاید اوشان چنانکه باید و شاید تمام عمر خدمت کرده اند احیاناً در امر جیا از امور اگر خطائی سر زد شد معاف کنید درگذرید گفتم اگر انصاف این خطا قابل عفو و درگذر نیست گفت آخر بشنوم آنحضرات چه کرده اند که مورد این همه کدر

انصاف علی الرغم ائمه دین علیهم السلام [illegible] شافعی را

امام ابو حنیفه [illegible] چهار مذهب بنا کرده و چهار مصلی در بیت الله مقرر شده و اصول و فقه

و فروع ایشان موافق نفسانیت خودها آراسته‌اند که احدی را رجوعی تا روز قیامت با آل

نبی و اولاد و عترت نبی نباشد و مسئله مقرر شده که حق دایر است در ائمه اربعه یا العجب و دلیل

حصر است که غیر ازین ائمه بجز حیرانی بجایی نمیرسد نه نقل ثابت عقل نمیخواهد ایا تخریب

دین محمد ازین زیاده تر میشود [illegible] امور ظاهری بدین حصص منقسم شد آدم بر خصوص

باطنی آن را هم [illegible] حصه اهل بیت نبوت باشد که مصطفی [illegible] بود و قرآن

برای جد ایشان نازل شده و خدا تعالی برای ایشان فرموده قل لا اسئلکم [illegible]

الا المودة فی القربی چه [illegible] خانواده جد او [illegible] و نه کم و بیش

[illegible] این بزرگان گذشته باشند و در [illegible] جهان آنها را [illegible] هیچ [illegible] حسینی

باشد تعزیه داری حسین ابن علی که راکب دوش نبی بود و سبط [illegible] کشته

شده در تصوف سماع [illegible] خرق عادت لا حول و لا قوة الا

بالله فی الواقع این دین و اسلام همین است که شما مردم دارید ام لهم

آذان یسمعون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم

قلوب یفقهون بها اولئک کالانعام بل اضل

ام المؤمنین عایشه صدیقه ترجیح باشد برادر و خال المؤمنین

و برادر حمیرا هیچ حدیثی وضع کرده که حسین و سایر امیه را از عوام الناس

تفضیلی از قرابت رسول نباشد ثقات رواة روایت کرده اند که معاذ

الله پیغامبر خدا صلعم فرموده است من سلک علی طریقی فهو آلی

یعنی هر که بر طریقه من راه رود و بپوید او آل من است منحصر در حسن و حسین و اولاد ایشان

صحیح نیست مفهوم امامت را برابر داوند عقاید عمر نسفی حافظ است [illegible]

نوشته است امام را شرط نیست که از بنی هاشم [illegible] و از اولاد علی و معصوم

و از اهل زمانه خود افضل باشد اینقدر شرط است که امام ظاهر باشد و مخفی و منتظر نباشد

و از قریش باشد و قوت ظاهری داشته باشد که انصاف ظالم و مظلوم کند

و [illegible] اسلام را نگاه دارد اگر فاجر و فاسق باشد عزل از امامت نباید کرد یعنی اگر

امام مرتکب خمر و زنا و لواطه و غیره ذلک شود چندان مضایقه ندارد و ازین شرایط

مذکوره در ائمه اثنا عشر یکی هم نبوده است بلکه اینها و صفات در خصمان مذکوره که از

[illegible] خلفاء بنی امیه که از اولاد مروان بن حکم طرید رسول الله علیه السلام

[illegible] انتقضای آنها بخلفاء بنی عباس چون سفاح

و منصور [illegible] و مهدی و [illegible] و معتصم [illegible] باشد [illegible] و خفی

پرسیدند هیچ از آمدن خالد هم خبر داری گفت إن أنتم بعثتم بفارسین

بطلین علی فرسین عتیقین ادهمین أغرین محجلین

من بنی نضر بن تعین أتیاکم من القوم بعین یعنی اگر شما بفرستید

سوار کامکار بر دو اسب نامدار نژاد و سیه خال از فلان قبیله بیارند بنزدیک شما

آن ولید با نزا چنانچه فرا آن این کلام قبیحه ملعون را همچو کلام ملهم انبیا دانستند و مسیلمه

کذاب و زنکه بنام سجاح دختر منذر تمیمی هر یک از ایشان دعوی نبوت کرده لشکر کشیدند

و بجای خود سیه خالد بن ولید بموجب احکام خلیفه اول دمار از همه بر آورد و قصه

مسیلمه کذاب ملعون بسبیل ایجاز مینویسیم در حین حیات سرور کائنات

باطل کرده بود اسامه بن زید از امارت همان فوج سرفرازی یافته که برای دفع آن لعین

متعین شده بود لعن الله علی من تخلف عن جیش الاسامة

در حق همانست که از لشکر اسامه برگشته بی اجازت در خدمت خواجه عالم مشتافتند

و هیچ از تجهیز و تکفین آنسرور نپرداختند و آتش منازعت در خرمن دین بر افروختند

در سقیفه بنی ساعده نوای بیعت افراختند تفصیل این مقدمات در کتب فریقین مسطور است

مشروحا باطناب میگنجد اگر بنده انصاف بکار برند در میان خود و خدا قائل میشوند حق

هر فرقه که رو روافض است موافق آن گفتگو میکنم اگر گوش شنوا داشته باشند

سیما [illegible] نیست [illegible] بسیار

و سجع حقیق الجر [illegible] اللهم صل علی محمد [illegible]

محمد و اصحابه [illegible] اللهم صل علی

محمد و خلفائه الراشدین و بنی امیة و بنی عباس

و ابی حنیفة و اصحابه و اتباعه علی هذا القیاس [illegible]

از عقیده سابق معلوم شده [illegible] و امام ابو حنیفه

نیست [illegible] علی شود [illegible] بحسب عقیده شان [illegible]

[illegible] سلوک هیچکدام [illegible]

و بنی امیه و بنی عباس [illegible]

[illegible] علم لمن الملک الیوم [illegible]

افزوده [illegible] التی [illegible] الرجا [illegible]

من هذه الکلمات [illegible]

[illegible] اثنا عشریت [illegible]

علی [illegible]

برای [illegible] چنانکه [illegible]

در مطلع اعتم کوهی شما بلند ایچنین بیت است سیه رویی ضعیفی زشت خوی تخمیتی آزرقی فرخار موی

فوج سنگین داشت و هر روز کارش ترقی میکرد سجاح دختر منذر تمیمی نیز دعوی

نبوت کرده افواج قاهره وحشی باهم مجتمع ساخته بود موذن او در اذان میگفت

أَشْهَدُ أَنَّ سَجَاحًا نَبِيُّ اللّٰه فتنه عظیم الشان برپا شده بود چنانچه

درینجا زیاده مطلعی دارد انشاء الله تعالی بحسب فرصت قصیده نعت درست خواهد کرد

مطلع بیت بحر لطیفه عجبی که میکند اصلاح که خود مسیلمه گردید ابر و برق سجاح

القصه سجاح بنت منذر تمیمی با لشکر خود با مسیلمه کذاب درآمیخت و گفت میدانم که

تو هم پیغامبری و منهم بشرح ایضا. بهتر انست که عقد نکاح فیما بین صورت پذیرد خود

بزنی بتو دادم اما مهر گرانمایه میخواهم مسیلمه با سجاح عقد بست و علی رؤس الاشهاد

گفت در قوم این خبر با بانگ بلند بگوئید که نماز صبح و عشا در مهر معاف شده است امت ما

ازین بعد بخوبی مشغول عیش و آرام باشند زیرا که مشکل ترین اوقات نماز همین نماز صبح

و عشا است که مخل آرام و خواب میشود در میانه این زن و شوهر اختلاط از روی ابهام میشد

هرگاه مسیلمه میخواست که با سجاح خلوت نماید این قسم کلمات مزخرف بر زبانش

جاری میشد أَلَا قُومِي إِلَى النَّوْمِ فَقَدْ هُيِّئَ لَكِ الْمَضْجَعُ فَإِنْ

شِئْتِ فَفِي الْبَيْتِ وَإِنْ شِئْتِ فَفِي الْمَخْدَعِ فَإِنْ شِئْتِ

الفاطمة بضعة مني فمن آذاها فقد آذاني ومن

آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله فقد كفر آورده در بخاری

غضبت الفاطمة على ابي بكر ولم تتكلم حتى ماتت

پس کسیکه وقتاً واحدة با شخصی ترک کلام کند بدون ایذا متصور نمیشود ازین قبیل

بسیار مقدمات است که از مجلد ابن حجر ظاهر میشود که طفل مکتب هم می فهمد که همه سخن مبارک

[illegible] است [illegible] آدم پر قصه مسیلمه کذاب و آن زن که خود را نبی مقرر کرده بود

[illegible] در سر زمین [illegible] عالمی را با غوای نبوت خود شوریده بود

میگفت که [illegible] برابر [illegible] که محمد علیه السلام در حیات [illegible]

به نبوت [illegible] بود [illegible] نازل میشود و سوره ها می آورد از جمله

کلمات [illegible] لا اقسم بهذا البلد لا نبرح منها

ابدا حتى يكون ذا مال في ولد وفره وسعه

وخيل وعدد على رغم من حسد ايضا الفيل

ما الفيل وما ادرك ما الفيل له خرطوم طويل

[illegible] ملعون میگفت جبرئیل [illegible] این آیه [illegible] خدا [illegible] زنگان

[illegible] شنید

و سجاح دختر منذر تیمی با ایشان برسر مدعا اجتماع خلایق و رونق امور دنیا دلیل
حقیقت نمیتواند شد جماعت اهل حق بیشتر مغلوب بوده است آیه وَنَمُدُّهُمْ فِي
طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ دلیل این معنی است برای چندی با مسیلمه هم رونق بود اگر
فتح شام و روم و فارس در عهد خلفا صحیح است منافقه ندارد رسول علیه السلام فرموده
إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِرَجُلٍ فَاجِرٍ تا به مقصد اقصی
که روایت از صحیح بخاری میکند مردی قزمان نام که کنیتش ابو الغیداق بود در جنگ احد
بسیار کفار کشته زخمها برداشته مشرف بمرگ بود قتاده بن نعمان او را گفت هَنِيئًا لَكَ
الْجَنَّةُ گفت من از برای حمیت جنگیده ام آخر خود را سر شمشیر بسینه خود زده
کشت چون این خبر برسول علیه السلام رسید فرمود إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَيُؤَيِّدُ
هَذَا الدِّينَ بِرَجُلٍ فَاجِرٍ آری بنا بر مدعای عالی در حضرت ایشان به فیل پرورش
بهاران سوار شده میروم پس در حصول مقاصد احسان قبیل که جیفه و نجس است و رخت
حمالان که از زمره کفار اند هیچ ثابت نمیشود حق تعالی میخواست که دین محمد را رواج دهد
و بنای کفر را بر هم زند طاق کسری و غیر ذلک فتوح در حکومت ایشان صورت گرفت
و ملوث نکردانید اهل بیت نبوت را از لوث دنیا داری چه دنیا چند روز است و خلد برین را
نصیب تابع او نها کرد با کردن عوض آنکه چرا از وراثت اهل بیت مصطفوی این امور

سلفناك وان شئت على الاربع ان شئت بثلثه وان
شئت بالجمع یعنی عبارت ملهم نیست آگاه باش به تیزی زن متوجه خواب شو که آماده
کرده اند برای تو بستر خواب اگر خواهی در خانه و اگر خواهی در فرزانه به هر طوریکه خواهی میتوانند
اگر خواهی بدو یا اگر خواهی چهار زانو اگر خواهی حصه سیوم اگر خواهی همه اش سجاح در جوابش
بلغت بالجمع وهو احذر ان ينفع وبهذا اوحى الي
یعنی همه اش برای اینکه نفعش زیاده تر است و بهمین الهام غیبی بمن رسیده است الحاصل
خالد ولید جنگ صعب با مسیلمه کرده شکست داد بسیاری از مسلمانان شهادت یافتند
چنانچه سی و چند حفاظ از صحابه مهاجر و انصار اندرین معرکه بجنت فردوس
شتافتند عاقبت تاب مقاومت نیاورده در احاطه باغی محصور شده میجنگیدند این کلمات
اتباع خود را در عین جنگ تحریض میداد رسول پسندیده خالقم چون خالد فاجر فاسقم
اسپ خالد درین هنگام از کثرت دار و گیر و غلغله که سامعه کوکب فلک اطلس میدرید رم
خورده بود شخصی از مسلمانان سپر را به نیزه بسته بالایش نشسته خود را در احاطه افگند
این جرات دیگران در دروازه را شکسته اندرون در آمدند آخر کار وحشی غلام جبیر بن
مطعم که در جنگ احد حضرت امیر حمزه سید الشهدا را شهید کرده بود در حالت اسلام
مسیلمه کذاب را کشت وحشی مذکور در دنیا و حربی میخواند تمام شد قصه مسیلمه کذاب

وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ دنیا را اگر منزلی میبود رسل

و انبیا چرا از آن گریزان می شدند حضرت پروردگار چرا در آن وقت مشغول تماشا بود

که امت محمد با نور دیده اش چه میکنند جل جلاله و عم نواله با اینهمه که خلافت و امامت

و قرابت رسول و فیضان باطنی را حضرت مکتوبة الصدر از ائمه طاهرین منتزع کردند ماتم

حسین در دنیا هنوز افروخته نشسته این مقدمه و مضمون بنده چنان مرتسم میشود که پادشاه زاده

هفت اقلیم با تغیر لباس در شهری از فرمان روائی خود برای دریافت ماهیات رعایا وارد شود

و صعوبت کشد و پادشاه را منظر همه شداید برای العین ببیند و برای اتمام حجت با همه قدرت

هیچ تعرض نماید تا بهنگام برساند اگر در عقیده ما تشکیکی و شبهی باشد پس اهل الحاد و زنادقه

و اتباع اونها که دهریه و طبیعیین گفته میشوند راست گو باشند چرا که اونها لَعَنَهُمُ

اللهُ عَلَيْهِمْ میگویند رسول فرستادن و انگیختن قضایا و محاربت برای تمهید احکام

الهی چه ضرور بود که جبرئیل ع بصورت دحیه کلبی اکثر نزد پیغمبر ع حاضر میشد چرا

در جنگ احد با آن شمایل خود تشریف نیاورد و از الحاح زمره ای که از مشرق تا مغرب گسترده

میشد اگر اشاره میکرد جمیع افواج را دفعتا غارت میساخت مسلمانان چرا برهم میشدند

در قرآن آمده است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي

عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز وارد شده إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ

متمشی نشد در عهد خلفای ثلثه روز بروز رونق اسلام و فتوح ممالک و تقسیم غنایم
از حد احصا بیرون میشد و در زمان خلافت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
اختلال و اختلاف طاری شد مسئله جبر و اختیار میکشند که مشکل ترین مسائل است
مصلحت الهی چنین بود یعنی میخواست که دین محمد را رواج دهد بهر صورت رایج شد بحسب
ظاهر صوم و صلوة و حج و زکات صورت پذیرفت لیکن خواص را بر عوام تا بوده است
ترجیح بوده است و تا خواهد بود ترجیح خواهد بود صد هزار انبیا در راه خدا کشته شدند یَقْتُلُونَ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حِسَابٍ دلیل بر این است اگرچه اهل حق درین دنیا مغلوب تا ند
امروز نیست که اگر از ابتدا افتاد کار اینچنین نمی بود شهادت حسین ابن علی علیهما السلام
که باعث شفاعت امت است چه قسم میشد اگر حسین را یزدجرد آتش پرست کشته ان
یا هرقل نصرانی میکشت چندان مستبعد نمیبود بسیاری از انبیا را چنانکه گذشت کفار و عبده
اصنام کشته اند لطف اندرین است که اهل شام میگفتند که بزودی رود کار حسین ابن علی
بسازید در توقف نماز از دست میرود خوشا غفلت حالانکه میدانستند نماز یکه خوف
فوت آن دارند بنا کرده جد همین حسین است شصت و سه سال از عمر شریفش موافق
سهو در کائنات گذشته بود اخر مردن از لاابالیت بطور یکه پیش می آمد انواع تغیر و قهر
بر نفوس انسانی قیاس نباید کرد عَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا • فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

که من دیدم ... یار مقان در بحیرة المذهب را که اندر ... تحریر فضلا و امثال خود بود [illegible]

محمد مراد نامی آشنایی داشت که به اختلاط عقیدات متروکه در خود با او مجادله معتقد

میکرد و در ایام صوم میگفت میان محمد مراد شما صائم اید ایشان میگفتند بی همین صوم

وصلوة وخمس وزکات وحج وجهاد این اسلام ست تعریفاً

ساعت ایها الحُفّاظ اتباع ملائکه بکنید و دهن مولوی صاحب [illegible]

و شفتین آلوده چرک را ببینید و ببوسید که این شمیم در عنبر و مشک جنت النعیم انها [illegible]

نیست زهی عالی دماغی که گروه ملک است نور ست که برین رخساره افسرده می‌بارد لعنة

الله میکنند آنها که قید مذهب دارند در وسواس گرفتارند واعجباه [illegible]

اگر فردا هر ... نیست پس در باطن چیست بهره ... جنت را خواهند دید خوشه مراد خواهند چید

انگور خواهند ... ازین مرید ... منصور می‌باشد کلوا منون را ... خوش

... باشند وجه عقل را ... باشند و چنانکه از حاسه بشری هیچ نباشد گفت و شنید و دید

وادید حمقی ... زهی کذب میگویند اشهد ان لا اله الا الله انچه ... شهادت

که بدون حس بشر اشهد ان زیدا قائم ست یعنی شاید ایمعنی هم ... که زید استاده است

دروغ از وی بیشتر نمیباشد لعن الله علیه میگفت جبرئیل گهواره امام علیه السلام [illegible]

در دشت ... همه نزدیکی نیاید رو که جرعه آبی در گلوی معصوم ریخته شود

ولکن الله یهدی من یشاء یعنی اختیار همه بدست خداست و خدا بهر راه
مستقیمست
و تو ای محمد براه راست نیاوردی کسی را که خواستی لیکن خدا هر کرا خواست براه راست
آورد پس تقصیر کفار و اهل عصیان چیست هر کاری که ازین بیچارهای مجبور کنانید شان
آنچنان کرده شد دوزخ و بهشت و عذاب و عقاب بران میماند که شخصی ذرران را بر کار رد که اخیر کنا
فلانی را بجوبی بزدید و مالک را بسیار بگوید که خبردار باش دین اسلام بازیچه طفلان ست
چون خدا مُقَلِّبُ الْقُلُوب ست چرا در دلهای کافران نینداخت که اسلام
مستومین
میگوید يُمِدُّهُم بِعَشَرَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ یعنی معونت
ده هزار فرشتگان که بکفار بجنگند اختلاط ست اینهمه تردد از برای چه یک فرشته عظیم
الجثه میتوانست که آسمان و زمین را برهم زند و در شکافد این قصه میکون را ایا دین چه بود
که سنگ [illegible] و انبیا کنانید مَعَاذَ اللهِ مِنْ اَقْوَالِ الزَّنَادِقَةِ ملاعنه میگوید
سر را فرو بردن و سرین را بالا کردن عجب طرفه حرکتی ست که جوهر انسانیت بوده
من الوجوه و بنحو من النهوج گوارا نمیکند از برای دفع ریحی دست و رو شستن
[illegible] و غیره نا میدن هیچ در عقل نمی گنجد چرا همون موضع را از گلاب و عنبر نشوید
[illegible] اللهم العن علی ملاحدة الملاعنة قس علی هذه
بر غسل هم مطاعنه دارند چنانچه پدر من میرماشا دا... النجفی الحسینی الجعفری سعی الله میفرمودند

علیه السلام و حضرت جعفر علیهم السلام را هیچ کس سوءت نکند بالله العظیم الکریم
الرحیم شما جماعت بی حمیت تر یا از گروه بقالان و سایر اهل حرفه که با نایان گفته نشود
بلکه بی حمیت تر از جماعه مخنثان که ریش و بروت تراشیده لباس زنان پوشیده رقص کنان
و سنگ زنان پای کوبان در کوچه میکردند زیرا که این فرق مذکوره احدیرا اگر کسی ایذا رساند
جوقه جوقه و خیل خیل مجتمع میشوند و تا جان و مال دریغ ندارند غلط گفتم بلکه شما مجوس
تر یا از رعایان دیده با شبیه قسم فریاد میکنند و میریزند چون یکی از اینها صدمه عارض شود
مَعَاذَ اللهِ نعش مطهر را با هزار و سه صد و هفتاد و سه جراحت با چهار خرد و بزرگ
مجموع هفتاد و دو تن در صحرای کربلا بدون تجهیز و تکفین افتاده باشند و سرهای شهدا را
با اسرای اهل بیت محمد پیش امیر المؤمنین حضرت یزید ابن حضرت معاویه خال المؤمنین
ابن حضرت ابو سفیان بن حرب هدیه برند و هیچ کسی دم در نکشد و در منابر در خطبه
ذم محمد بدستور کرده اللّهم صلّ علی محمدٍ و آل محمدٍ نیز موافق معمول باشد
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ تا زمانیکه ابامسلم
مروزی سر از مرو خروج کرده استیصال بنی امیه کند و نوبت خلافت بنو عباس رسد و تحقیق
فرصت همه اهل اسلام بوده نکند یا بایست همه بالاتفاق مجمع میساختند که مستحق خلافت
محمد علیه السلام و آل او بپرسند جناب جعفر صادق یا موسی کاظم علیهما السلام در مدینه

وتمام عدالتی برای ایشان خلق شده است این چنان میماند که مثل شریف در نهرها مشهور است
میگوید در روزی ایک گرنه پیدا شوند آدم برین عقیده که اهل اسلام را شوریده است تاویل
باطل که هیچ کس قبول نکند مجتهد الی یعنی چه چیز است آخر با مولوی صاحب باید پرسید
آیا بدون دیده متصور میشود که همین قبیل که چون در قصص امیر حمزه صاحب قران گیتی گوهر به
سلیمان آسمان پریزاد از پرده قاف بر تخت زمرد سوار کنانیده در فلان موضع که در طلسم
جادوان جهان در دست شکسته زیر درخت چناری که انشار خون از بالای قله کوه میریخت
بدست آورده بود یا اینکه گل با صنوبر چه کرد و صنوبر بگل چه کرد البته میلان تو همت بدان
[illegible] خواهد بود در حقیقت هیچ نیست القصه چون سر رشته کلام تا اینجا اختتام
یافت گفتیم اینجا عقاید اهل السنت والجماعت اگر بعثت صاحب شریعت ما محمد علیه السلام چنانکه عقیده ما
اهل اسلام است راست و درست است پس دین همین دین ائمه اثنا عشر است والا تمهید لاحاصل
گفتن چه ضرور صد بار مرتبه بهتر بودن ازین اسلامیکه شما دارید رجحان دارد
چه تاویلات که در قرآن شریف و احادیث نبوی علیه السلام موافق مدعای خود
نکردید شرم از خدا ندارید قوله عبد الملک و هشام الی آخره
از خلفاء بنی امیه مروان حمار هریکی ملقب با میر المومنین و اعداد کلمه گوئی از حد و حساب
بیرون باشد و بودند بر سب دشمنان علی ابن ابیطالب کنند [illegible] و امام محمد باقر

یا چهار گفت چهار چهار چهار از تمکنی فریقین راضی شدند باید دانست که رواج این
مذهب و رونق در امور دنیاوی دلیل حقیقت نیست هنوز هم غلبه داشتند
بالفعل. ملاحظه باید کرد اتباع گروه گوید چه گروه عظیم ایشان در پنجاب جمع
شده اند و چه فوج مهیب دارند که شاه زمانی با تسلط کذائی که داشت دنیا را خراب
میشناختند چنو باید علی هذا القیاس دیگر اینطرف را بطرف نگاه نمیکنند چه بگویم
در شاه جهان آباد در بری من چند دهسن نامی شخصی بود اکثر او را دیده ام برای
خود شهر بعضی محل اینجا دکرده است چندانکه آدم بیرون اوست نمی بینی که حلال خوران
یعنی نادرسان که قصد بر پا دارند در هنگام میدکو کاپیر که مقتدای اینهاست چه شور
و شغب بر پا میکنند چه شترانها که نمی خورند اینجمله برای این نوشته شد که بعضی از حمقا میگویند
اگر حقیقت جانب تشیع می بود مذهب ایشان در روم و شام و مکه و مدینه رایج میشد حدود چهار هشت
نشسته در اماکن متبرکه بدون تقیه ایشان بار نمیشود ظاهر است که در کعبه سه صد و شصت
اصنام که داشته و صدها سال اینچنین بفراغت بسر کردند تا آنکه جناب سرور کائنات فتح مکه کرد
و شکست لات و عزا و منات را با اصنام دیگر هر چیز را حقی معین است چنانکه ما را از انتقام
اعدای خود جلدی میشود جناب احدیت جل شانه را نیست زیرا که ما اگر دشمن خود دست یابیم
بخیال اینکه مبادا باز دشمن فرار تعاقب نموده بسرعت میکشیم مالک الملک عز شانه را چه پروای اینچنین

منوره تشریف دارند حالا که ایشان وشند بدیگری برسد اگر وقت من الاوقات

از دست رفت الحال اچنین باید کرد عاقبت در دور بنو عباس هارون جناب

موسی کاظم را محبوس سازد و هیچ کسی سر بجنباند و خلعت امامت برای یوسف و شافعی

برسد و شریعت و مذهب ایشان رائج شود و کتب فقه چون هدایه و شرح وقایه و تمام

عالم جاری باشد و حقیکه در کسوت ناحق ست در ائمه اربعه دایر کرده میگویند در

بنگاله میکه اشرف و محمود لعن الله علیهما اولاد سلاطین صفویین گشت

با علما زعفران پرسید چند امام داری گفت شانزده گفت ما رافضیان دوازده

داشتند این چه طور شد گفت بی حسابی ست دوازده تا ما داشتیم چهار تا را شما

از قند ما آوردید شانزده شد میگویند بادشاهی با این جودت از عالمی پرسید

افضل الناس بعد رسول کدام یکی ست عالم کاهی در مدت عمر خود دروغ نگفته بود

و مذهب اثنا عشری داشت گفت اَلَّذِي بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ یعنی افضل بعد

رسول آن شخص ست که دختر او در خانه اوست ازین جواب سنیان را فضیلت ابوبکر

ثابت گشت و اهل تشیع را فضیلت مولای من ظاهر گشت ندانم کجا نوشته دیده ام

اما بجا طرفه دارم لطیفه خوبیست نوشته میشود با عالمی پرسیدند الائمة اثنا

عشر ام اربعة قال اربعة اربعة اربعة یعنی امامان دوازده

چون نامه برخود بپیچید و نامه را بدرید چنانکه در شاهنامه فردوسی طوسی بزبان آن میگوید

بیت ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجای رسیده است کار که تخت کیان را کند آرزو

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو و بسلطان یمن که باجگذارش بود نوشت عربی در حضرت ما

پیغمبری دعوی کرده که نام خود را از نام ما بالا نوشت نامه اش دریده ام بمجرد ورود

رقم فیض رشیم در انتقام و سزای این برسان سلطان یمن دو کس حریرپوش تکلتو

بروت را برای همین مباحثه در حضور صاحب شریعت ما فرستاد چون آنسرور بران نگاه

روی درهم کشیده پرسید که رب شما کیست گفتند خسرو پرویز خداوند ایران زمین

و ما فرستادگان پادشاه یمن ایم گفته است شمارا چنین می بایست که نام خود را از نام خداوند

ایران بالا نوشته کتاب پادشاهی نازل شده است اما نخواهیم که شمارا رنج دهیم از

همانکه ما نوشته تا جای دیگر بروید صاحب لولاک پاسخ داد امشب باشید

فردا جواب گرفته راهی شوید اصحاب الاشاره شب همانجا بسر برده صبح زود در حضور

آمده جواب خواستند جد الحسن والحسین گفت ای حریرپوشان تکلتو بروت دیشب

پروردگار ما شکم پروردگار شما چاک کرد ایشان این ماجرا بسلطان یمن ظاهر کردند

پادشاه یمن بقید تاریخ و وقت بقید تحریر کشید و بسیار برخود بلرزید از حسن اتفاقات

همان شب [illegible] شیرویه پسر خسرو بطمع شیرین که عاشق جمالش بود پدر خود را

میداند هرگاه خواهم خورد است دمار از ایشان خواهم برآورد دیگر فرصت می‌دهد مگر گوش نکرد و قصد
نکرد و قصه شد و داند که هزار سال عمر زرتشت داشت دارم بنا کرده بود و همچنان فرعون که در عمر پانصد سال
که دعوی خدائی میکرد گاهی صداع صداع هم نکشید باز دید انچه دید و کشید انچه کشید
آن بلاش یک کشید همچنین دولت سلاطین کیانی و ساسانیان نوشیروان و خسرو پرویز
خاقانی میگوید نظم کسری و ترنج زر جهرو و تره بیک رزان کم ترکو برخوان زان کم ترکو
برخوان یعنی کسری معمول داشت هرکسی بر سفره او حکم چیز خوردن ضیافت ولی اقسام
طعام رو برویش ترنج از زر میگذاشت خدمتکار آن شخص با لوشین هر میداشت بمعرف خود
می‌آورد خوبیت سلطنت کیانیان بر خسرو پرویز بابت شیرین و فرهاد رسید بجای ترنج
زر دسته نقیش را میگذاشتند كَمْ تَرَكُوا الی اخر الآیه اشاره بهر است
یعنی بسیار است که گذاشتند جاه و حشمت سلطنت را جائی دیده هم که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله نامه نوشت بخسرو پرویز باین عبارت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
مِنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِ اللهِ اِلَى خُسْرُو پَرْوِيزْ اَسْلِمْ
تَسْلَمْ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى معنی این
نامه اینست از محمد پسر عبد الله طرف خسرو پرویز اینکه اسلام آر که سلامت مانی و سلام
بر شخصی که تابع باشد هدایت را چون نامه آنسرور صلعم بخسرو پرویز رسید آن نهایت

میترسم که تعجیل از آب خوردن بکشتی خلیفه گفت تا آب نخواهی خورد نخواهم کشت هرمزان
کاسهٔ آب را بر زمین زد و گفت ای مسلمانان خلیفه شما عهد کرده است که پی آب خوردن مرا
نکشند من آب نمیخورم از من کناره گیرید هرگاه بشنوید که آب خوردم تواید کشت خلیفه
این حرکت پسند آمد از او درگذشت هرمزان اسلام آورد و علی هذا القیاس خلفای عباسیین
که امیرالمومنین گفته میشدند از تمام عالم خراج میگرفتند خصوص ثروت ایشان اظهر من
الشمس که جمیع سلاطین از غلامان غلامان غلامان خاندان آنجا بوده اند چنانچه محمود غزنوی
از نژاد چند درجه غلامان آن خاندان بوده با اینهمه که قدرت عباسیین پس از انقضای
پانصد سال که سی و شش خلفا از نژاد ایشان درگذشته بودند شخصی را نام [illegible] بود
و چند [illegible] بود در عهد یک برهند و ستان دست یافت و بتخانه سومنات
شکست و [illegible] چواهر از شکم آن بت سنگین برآمد [illegible] خلیفه عباسی
که در بغداد بود [illegible] سپاهی بجای خلعت فرستاد محمود غزنوی از این عطیه مباهات کرد
[illegible] چنانچه [illegible] شعرا [illegible] قصاید [illegible] کرده
[illegible] شدند تا زمانیکه چنگیز خان مغول خروج کرده بنیاد
شان را بر باد فنا کرد میگویند با خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه رسید شنیده ام
هرمزان را [illegible] خواجه نصیرالدین [illegible] اگر [illegible]

کشت دیگر روز چنانکه نامه صاحب شریعت ما را دریده بود شکم و زودهای درونیش بدریده شد

چون این خبر وحشت اثر بسلطان یمن رسید سلطان یمان تاریخ برد چون این خبر وحشت اثر

بسلطان یمن رسید باعث اعتقاد کردید تا مدت مدید و عهد بعید کیانیان و ساسانیان

ریاست کردند تا بحدیکه زوال دولت شان مقتضی بود سعد ابن وقاص با افواج اهل اسلام

از قبل خلیفه ثانی عمر ابن خطاب مداین را فتح کرده غنایم لا تعد و لا تحصی در مدینه منوره بستاد

بعد از آن در وقت عثمان ابن عفان خلیفه ثالث

یزدجرد والی ایران در [illegible] معرکه آواره شده با تن تنها از مخافت جان پناه بمرد آسیابانی

برده گفت اگر امشب اجازت دهی درین موضع بمانم آسیابان اجازت داد یزدجرد

در خواب بود پیش و پستان آسیابان بوی مشک و عنبر از لباسش یافته بیچاره را

[illegible]

کشتند رخت و یراق از نعشش کشیده در دریا انداختند بعد ازین ابوموسی اشعری

هرمزان نبیره نوشیروان عادل را با غنایم و اقمشه و جواهر اسیر کرده بنزد خلیفه ثانی فرستاد

خلیفه اسلام عرض کرد ابا نمود امیرالمومنین امام المتقین در آن مجلس حاضر بود فرمود

جزیه بگیر بگذار تا همچو دیگران از زمره رعایا باشد هرمزان گفتگوی و زیرکاهی چنین شد که

که بادشاهان جزیه بدهند ارشاد رفت ترا با بقال دیدم کرم ورزیدم خلیفه بکشتنش فرمود

هرمزان گفت جرعه آبی بده که تشنه ازین جهان نروم در کاسه چوبی آب آورده بهرمزان

هرمزان گفت

گفت در مدت العمر سوای ظروف جواهر نگار آب نخورده ام خلیفه فرمود چه میگوید

حلال بر معانی جمع شده که لو کهو لو کردو و کلی و آوا بهام مسائل صیغه نعوت مبنی الحالت

کرده شده حلال صیغه مبالغه بمعنی قتال یعنی کشنده. ایضاً عطا کرد و ستداء

سروار او سکو صفت اور آنهو صحرم مدعا کو کرده و دام ستایت لشرح مدار دایضا

و او آل محمد دام همیشه شه امام ذروه تحرکاه همه و درود سلام علی هذا

القیاس مستغنی البیانست ایضاً طلاء احمر ذالامر و لعل دوزکا دونه کهرا و سکو

اور مدام طعم و جور و طعام ایضاً امام هردو سرا همه عطا کرد مولانا حضرت

هردو سرا علیه السلام و الاکرام قس علی هذا محتاج شرح و بسط نیست ایضاً بعد

قصیده گویا این شعر عربی از طرف سامع بیان شده که تمام درود کیفا قرین کرده

در تعظیم مدح علیه الصلوة و السلام و علی اولاده اینست قولنا هو لاِمام

و مدح الرسول صلِّ علی محمدٍ و علی آله سید

الاعلام یعنی اینکه آن علی امام و مدح رسولست درود بفرست بر محمد و بر آل

محمد که تا شما را باشد اقوام جمع عالم یعنی سال بسال چنانچه میگویند مدی

الزمان یعنی تا اینکه شما را زبان هست ایضاً قطعه ایست در همان صنعت معطل

که بیت دویم آن مقلوب کل است یعنی دو مصرع اول را بنویسند و مصرع ثانی

از تعقیب آن بر می آید پس در [illegible] در دو صنعت واقع شده یکی همان

بی تکلف [illegible] آورد [illegible] با انواع تکلف زیبا [illegible] جدش [illegible]

بجا آورده [illegible] نداشته یا کرده و یوق و قشون و جیغه [illegible] آورد و چنگیز را

برای استقبال [illegible] برهنه [illegible] خواهان آورند ایلخان کرده

چنگیز [illegible] و گفت [illegible] یوبتیک ییشل کوکدین [illegible]

[illegible] یوق این عبارت ترکیست آنکه چنگیز خان و هلاکو خان [illegible]

بود [illegible] ترکی بود [illegible] ترکی این [illegible] این نوشته از رسالت [illegible]

[illegible] هلاکو خان که کفار بوده اند در کتب سیر مشروح است

[illegible] نیست حقتعالی فهم درست عطا فرماید [illegible]

[illegible] از [illegible] فکر بعالم ظهور ثبت [illegible]

[illegible] پس مثال [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] یعنی چیزیکه دانسته شده [illegible] مراد [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] حلال او [illegible]

[illegible] دانسته شده [illegible] مراد [illegible]

[illegible] کننده آن [illegible] جهان حلال آن را

[illegible] مقطع [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة رسول انام و منقبت امام همام علیه و علی آله السلام باگروه
علما و شعرا معروض میدارد [illegible] متخلص به [illegible] قافیه کور معنی سفتام
و مصرعی گفتام کرده عربی و فارسی و هندی خوانده میشود و یکایک فکر در آن
درمانده میگردد احیاناً اگر کسی را تشکیکی باشد غائبانه جگر خراشیده و عذر
نجست نشود و در او اعتراض نموده و برده هرچه بخواهد بگوید پس ای یعنی سخنسنجان بالکیه
و هوش اندک گوش کنید و جام انصاف نوش فرمائید بناءً علیه سطوری چندی نگارم
والله و براهین میگذرانم مصرعی که مورد تحسین یا نفرین است ملاحظه فرمائید
[illegible] معنیش هست بیابان من دوستی ست از حال من
میگوید آدم این مصرع در بحر مجتث که در ارکانش مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
واقع شده تقطیعش این است [illegible] مفاعلن [illegible] فعلاتن [illegible] مفاعلن [illegible]
فعلات اگر بخیال رسد که سقوط تنوین بکدام جهت است برای ضرورت شعر اساتذه

معطل یعنی بی نقطه دو دیمی مقلوب کل تو الْمنا ہو ارادہ دل رو کرو او ہر صد

که ہو معطل معکوس کا سہرا سمر کام ہے مراد رجوع درد او روح درد ارم

مال کل امور سرو مآل کلام [illegible] پوشیده نیست در صنعتهای دیگر که ہم داخل قصیده

میتواند شد نظر به بحر و قوافی و ہم خارج ازان نظر بنقطه [illegible] دواج اور [illegible]

وه ہو [illegible] انشا ہے که ہو رہا ہو وه آگاه رسم اہل کلام ہے باید دانست که مستلزمین

صنعتها [illegible] ست که امیر خسرو دران گفته اند [illegible]

که در عالم مشهور است دمنتر بود بفضل الهی و بتصدق ممدوح علیه السلام تمام مصرع موزون

با معنی بهم رسیده که در هر سه زبان یعنی فارسی و عربی و هندی معنی خیز است و آن این است

[illegible] و دو مصرعه کهکر ملک کو کر سایع ہے اور اد سکا مصرع اول ہو مقصد کلام

بیا بیا حبیب من حالیا بیا کی بشش بیا بیا حبیب من حبا لیا بیا کی [illegible] بیا نیا

حُبُ مِنْ حَالِنَا یُبَاکِی نَاس که مدح سرود الا سرود و دام سرعام

در صنعت [illegible] رئیس شفقت ذی زینت نبی تقی ہے ہم مراد دلم دزد

واحد علام ہے این شعر در دو صنعت واقع شده مصرع اول در صنعت رقطا یعنی

یک حرف با نقطه و حرف دویم بی نقطه و مصرع دویم در صنعت خیفا یعنی یک لفظ

با نقط و لفظ دیگری بی نقط رقطا شد بند جب اب مجهی سہی دیوی ہے

خیفا جبین لامع زینت حصول جشن ہا

اینت بنا خیب من جا لیا بباکی باشن معنیش بر ظاهر حاجت شرح

وبیان ندارد مگر لفظ خیب بالکسر بمعنی دوست و حبیب آمده اگرچه غیر مشهور است

عبارت صراح بمعنی آمده این است محبت دوستی ... بالکسر کذالک

و ایضاً دوست حبیب کذالک بلکه در قاموس هم دیده ام بعینه عبارت قاموس در

خزانه خیال نیست لهذا مرقوم نشد سند از دیگر شعرای عرب آرم ابو امید نامی از زمرهٔ

شعرای عرب ... دارد علما شرح قصاید آن کرده اند از وست در تعریف

فاخته شعر كُلٌّ مَعَ الْحِبِّ فِي رِضْرَاضِ سَاقِيَةٍ كُلٌّ

مَعَ الزَّوْجِ فِي مَخْضَاحٍ غِنَاءٍ معنی مصرع اول اینکه هریک با دوست

خود در سنگریزه های جوی مشغول تفرج و سیر دیست معنی مصرع دوم اینکه هریک

با جفت خود در ابی که تا کعب پا باشد سیر میکند در روضه که آواز حزین مرغان

سبزه ان دارند هستند تمام معنی آن شعر باقی فضلا تحقیق نمایند تمام شد

تصویر تقدیر فارسی تصویر زبان هندی مصرع ... اینت بیا بیا

... بسیار فصاحت و لطف معنی دارد این را کسی بیشتر بفهمد اگر کنه

حقیقت خواهد رسید بی اختیار خواهد گریست کسی که کز نهته هندی از قبیل ...

و ... و ... وغیره خوانده باشد و از آنها بهمه اشنا باشد

تنوین ساقط کرده اند و عیب نشمرده چنانچه در قصاید عرب بسیار آمده و شیخ سعدی شیرازی که افصح الشعراست در گلستان آورده شعر

إِذَا يَئِسَ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ ... كَسِنَّوْرٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ

کسانیکه سنور به تنوین میخوانند از محاورات شعر آگاهی نمیدارند منظور شان اینکه سنور در ترکیب موصوف و مغلوب صفت فیما بین شرط مطابقت واقع شده معاذ الله این خطاست چراکه این شعر در بحر طویل واقع است پس ارکانش منحصر بر رعایات چند است تصرف دیگر گنجایش ندارد فعول مفاعلن فعول مفاعلن یا فعولن مفاعیلن فعول مفاعیلن اگر رکن اول این بحر مفاعیلن آورده شود کلام ناموزون میشود ازین دلیل که مفاعیلن رکن اول بحر هزج است [illegible] اینست [illegible] فعول [illegible] مفاعیلن [illegible] فعول [illegible] مفاعلن [illegible] فعولن [illegible] مفاعیلن [illegible] فعول [illegible] مفاعیلن [illegible] تقطیع شعر [illegible] اگر گفته فقیر باور نباشد از جناب [illegible] صاحب مدظله و جناب [illegible] صاحب سمة الواهب تحقیق فرمایند خلاصه [illegible] اینکه سقوط تنوین برای ضرورت معیوب نیست علی الخصوص درین مصرع [illegible] عالی دارد و اگر به تقدیری که این مصرع را در فارسی بخوانم پس تصویرش

بکند چنانچه در دیوان کلیم بسیار است ولیکن بسر دست از کلام شیخ سعدی
می آرم در همین بحر مجتث است که مفید دعوی تحقیق باشد در گلستان خود میفرماید
قطعه بخت بد ترش کرده پیش یار عزیز مرو که عیش برو نیز تلخ گردانی
بحاجتی که روی تازه روی و خندان رو فرو نه بندد کار گشاده پیشانی
در هر دو طور مفید دعوی و دلیل است تمام شد دلائل هر سه وضع مصرع یعنی
عربی و فارسی و فارسی و هندی اگر احدی را ورای دلائل مذکورة الصدر
شبه دیگر متخیل شود مطلع سازد که مهما امکن در جواب آن عهده برآ شوم
یا بگویم که انسان جایز الخطاست مع هذا پر ضرور نیست که این مصرع را [illegible] دردهم
کلامی است در صنعت محتمل المعانی چنانکه امیر خسرو فرموده است منک
چنین جوهری پاکی در هندی اینکه بنه ماش و نخود و بنو بر
از جنس غلات که سبز بودند پخته شدند و تصویر فارسی اینکه منک چنین جوهری
پاکی و تصویر عربی اینکه مِنکَ چنین جوهری پاکی یعنی از تو
ای زن چنین است که صاحب جوهر است و گریه کننده نیست تصنیف من هم بهمان نسق
نثر باشد آن را نظم تصور نفرمایند پس باین تصویر بدانند عرض بیا ننا
حُبٌّ مِنْ حالِنا یَباکِی نامُقّ علی هذا القیاس بیا بیا حب من

قدر این کلام را چه داند [illegible] هم اند که ربط این وادی دارد بلکه بفضل الهی اگر

در رهای مصنفات خود در کلام بهاری و [illegible] و [illegible] مخلوط کرده بدون اطلاع

روبری کدام [illegible] جواند فرق نخواهد کرد که کلام استاد کدام و کلام من کدامست

چنانچه در مجلس [illegible] که [illegible] کلان نشسته بودند در شاه

جهان اباد ایچنین معامله شده ست اینجا اگر مفصل از انصحت برقم می آمد

سطول و مخل ربط کلام سابق میشد نا بطان بر سر مدعا آمدم یعنی مصرع مذکور

در صورت قرار داد[ن] هندی نیست [illegible] در هندی محبوب را می گویند [illegible]

بمعنی یاد آمده [illegible] یعنی دل [illegible] یعنی رفته گرفته [illegible] بمعنی نزد دست

خلاصه اینکه بجدی محبوب محبوب یاد کردم که دل محبوب اگرفتم یعنی رتبه

ایصال الی المطلوب یا فنا فی الشیخ حاصل شد چنانچه مجنون بجدی لیلی

لیلی کرد که آخر الامر از لیلی میگفت تواصلاً اورا امتیاز خود نمانده بود

متعارف ست [illegible] واحیاناً اگر شخصی معترض شود که لفظ [illegible] سکته صحیح

وارد جواب این ست که سکته صحیح را عیب نیست در اشعار اساتذه یا سلف

در اکثر موضع آمده بلکه با [illegible] میدارد که حسن ان دل شاعری فهمد صورتش

چنان میماند که حور وحشی از دست عاشق چابک دستی برده رم خورده مثل آهو

شعار خود ساز زند و شیهب ... انیس را در میدان کذب تازند

معاذ الله معاذ الله

تمت الکلام

علی ید العبد

بتاریخ

[illegible]

علیا بیاکی باشی قس در هندی رعلی شوه پیا بیا حسین ها بیا بیاکی یا در صورت

یعنی چه در نثر و چه در نظم نعهده جواب امیر خسرو بر آمده ام بی تامل و تحقیق

خورده گیری بر کلام کو معصیت دارد یکی ارتکاب کذب دوم غیبت برادر مومن

بایں سبب وجهت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله

صفت غیبت مشهور خواص و عوام است نعوذ بالله من ذالک

علاوه برین گفتگی این است که این مصرع را بتصور فارسی در قصیده

منقبت مولای خود علی ابن ابیطالب علیه السلام گفته ام و منتظم کرده ام

تمام قصیده مع تمهید و کلام منقبت پنجاه و شش بیت دارد از الجمله

پنجاه بیت همه در صنعت بی نقط است و آن قصیده را وسیله نجات اخروی

انگاشته ام و باقی ابیات در صنایع دیگر است که هم داخل قصیده میتواند شد

هم خارج قصیده مصرع مذکور مع مصرع ثانیش آخر قصیدهٔ بی نقط باین

رویه محرر شده است بیا بیا حسین علیا بیاکی باشی که مصرع

جماعه مومنین را بمقتضای محبت اسد الله الغالب امیر المومنین علی علیه السلام

لازم که در قصیده آن تحسین و آفرین لب گشایند و دعای برای نجات این

عاصی پر معاصی در جناب الهی مسئلت نمایند نه که قدح جوئی و غیبت سا

[illegible]